بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی محمد و آله الطاهرین اما بعد چنین گوید ابو المظفر
اردشیر بن کیقباد بن فرنگ بن ادریس بن جرجاث بن جاماسب الحکیم که در خدمت سلطان سنجر
بن ملکشاه خلد الله سلطانه سرفراز بوده بودم و در ظل عنایت و پناه دولت او جانی یافتم
و با ندیمان حضرت سلطان مرد و خاطر از زحمت رنج و تعب پرداختم تا گاه از درگه شاه پیام متواتر
متوالی گشته بنده را بخلوتگاه همایون خواندند و روز و شب از فواید نسخه چند پرسیدند که علم بخت و تصرف افلاک است
و طالعان از عدل و انصاف که در عهد سلطنت قرار و آرام گرفتند و ما از گردش جهان بیخبر و از تمتع لذات بی نصیب
و در این باب ارشاد به نگارش و نوشتن کتابی اراده نموده و این کمترین توفیق از
حضرت ذو الجلال خواسته نسخه بطریق باب آراسته و از چهار صد و چهارده کتاب طب و غیره که حکما
و اطبا گذشته تصنیف کرده اند در این کتاب بیاوردم تا در وقت احتیاج هر نوع دارویی از برای کام
و مراد لذت چند بیاورند و معالجت که ضرور باشد چون نشده بر دو بیاید نمود اما باید دانست که ایزد عز اسمه
دلیل حیوانات ناطقه را از میان جانوران برگزیده بعقل معظم گردانیده و خود شناسی پسندیده خصلت انسان
گردانید و حکمت در این باب آنست که پرستندگان ثناگوی بزیادت گویند و هر ممکنات واجب بود
و طالب لذات باشند و نوشت و فکر تا بجائیکه احوال شهوت غذا یا کجا میزاید که بنیخ و خرد و جای دارد
و مراد دانست آن از همه چیزها زیادت است اما اکثر حکما گفته اند از سعد و حق و قاخرین و اتفاق کرده
که معجونات از برای مجامعت بهتر از فعل ادویه است چرا که هوا گرم و تر است و طبیعت زوج دارد

و در بهار چون زیاده میشود بنابراین مباشرت کردن درین فصل اولی است اگرچه در همه وقت رغبت
میشود اما در فصل بهار بیشتر و در تابستان کم و در زمستان سرد احتراز از مباشرت اولی تر است و مجامعت
در روز بهتر از شب باشد و هم در شریعت و هم در حکمت شب دوشنبه و پنجشنبه و آدینه مجامعت نیک است
و هر کس شب و روز یکشنبه صحبت دارد و بعد و دقت نماید تپ ربع و عیب پدید آید و اگر فرزندی شود عوام
و غماز شود و اگر در شب و روز دوشنبه صحبت جوید فرزند خردمند و دبیر و قانع و شایسته تولد یابد و اگر
شب و روز سه شنبه مشغول مواصلت گردد دانا و دلیل و فساد چون پدید آید و فرزند مرده بیرون آید
و اگر در شب و روز چهارشنبه مشغول شود صفرا و سودا و پدید آید و هم صرع باشد و اگر فرزند هم رسد خسیس باشد
و خدای عز و جل ابلیس را در روز چهارشنبه آفرید و فرعون و قارون و همه ملعونان در روز چهارشنبه
و شنبه هم متولد شده اند و در همین روز فنا گردیده اند و اگر در اثنای مجامعت بر فرج زن نگاه کنند
اگر فرزند شود نابینا بود و اگر در اثنای این کار بر بند فرزند ضعیف قرار یابد و اگر بینی مرد بر گردد
با بیقید و تمام برحم نرود فرزند [illegible] شود و در اعضای او نقص باشد و اگر در وقت زوال
و طلوع و غروب انزال کند فرزند مخنث شود یا از رحم بیرون رود و بر [illegible] درگاه
در حین زوال نطفه اش برحم رفت و در حالت غروب [illegible] و در وقت طلوع کافر شود نعوذ بالله
و اگر کسی قصد کرده باشد و صحبت دارد فرزند کل بی موی و اگر کوفته ناک باشد و صحبت دارد [illegible]
پیدا کند و فرزند دائم بیمار بود و جمله لذت شش است یکی خوردن دوم شنیدن سیوم خسپیدن چهارم
بوئیدن پنجم بسودن ششم جماع کردن بهتر است از همه لذتها چرا که بر مجمع جداگانه است و با هم [illegible]
نزار دو در مجامعت لذت [illegible] که همه حاصل گردد و مراد دیگر آنست که از زن نسل پیدا شود که بدان نام
[illegible] زنده می ماند و ازین پیشه بچهار چیز حاصل آید اول قوت دل دوم قوت گرده سیم
قوت خانه و مثانه چهارم قوت جگر و معده و قوت این چهار چیز از اجزای است که بتفصیل ذکر
خواهد شد و این مشتمل بر ابواب قلیل است و پوشیده نماند که هیچ مردی را از آن چاره نباشد خاصه
پادشاهان و ارباب لذات و بعد از [illegible] هشت باب [illegible] در قلم آمد والله المستعان

باب اول در میزان اغذیه — باب دوم در غذای مفرح که جماع را قوت دهد — باب سیوم
در داروها که جماع را قوت دهد — باب چهارم در غذاهای مرکب که جماع را قوت دهد
باب پنجم در شربتها که جماع را قوت دهد — باب ششم در معجونها که جماع را قوت دهد
باب هفتم در تدبیرها که [illegible] سخت کند — باب هشتم در [illegible] که در دهان گیرند

که وردها کبر نند و قضیب سخت شود   باب نهم در ازارها و کمربندها که مسیح بود   باب دهم در
تمرتجیا که برکف پا مالند قضیب را سخت کنند   باب یازدهم در چیزهای که لذت مجامعت زیاده کنند
باب دوازدهم در شیافها که مجامعت را قوت دهند   باب سیزدهم در حقنه کردن که مجامعت
را قوت دهد   باب چهاردهم در کحل مجامعت کردن   باب پانزدهم در چیزهای که قضیب را
بزرگ کنند   باب شانزدهم در چیزهایی که فرج را گرم و نرم کنند   باب هفدهم در چیزهای
که زنان را بگیرند   فصل بدانکه افراط در جماع بخ در مجامعت زنان نقصان دارد و دیگر ده شود
در اسباب آن از غذاهای محمود و لطیف مهیا نباشد نشود یا آنکه دیگر غذا آنکه مذکور می شود تقویت کنند
تا هیچ خلل بوجود آدمی نرسد و اعضای رئیسه را قصوری نرسد و از سه چیز احتراز باید کرد که ضرر بسیار
دارد یکی غذا بر عادت نگاه داشتن زیاده و کم نکردن چرا که اگر نظر از افراط کند بعده را ضعیف کند
تخمه هم رسد و اگر کم کنند امعا تنگ گردد و اعضا به تمامی قضیب برد   دوم مجامعت ناکردن مطلق
چرا که حرارت غریزه را بمیراند و در وقت حاجت فرو ماند چنانکه چاه آب که اگر پاک نکنند و آب نکشند
را ایستد فاسد شود   سیوم چیزهای ناشتا نخورد و از زنان پیر پرهیز کند و اگر چه خوش لقا باشند
اضلاف با ایشان مرگ مفاجات آید   فصل در درستی آنکه ضعیف مجامعت از ضعف
چهار اندام است اول ضعف مغز سر و نشان آنکه از مجامعت مزه نیابد دوم سستی ذکر و سبب
آن از بسیاری بلغم باشد که ذکر سست شود   سیوم ضعف جگر و نشانش آنکه رطوبتی آرزوی باشد
چهارم ضعف نصیب خصیتین باشد و شرحش گفته آید و علاج هر یک جدا گانه بود و نشان
ضعف خصیتین و قضیب آن باشد که پژمرده بود و قوتی نباشد و اگر باشد تنک ما خسر ده باشد
و علاجش فی کردن غرغره بزرگ بکار برد و معجونها بخورد و فتل فنتر دیطوس و اطریفل بزرگ
و کوچک و غیره ... التوی کرده و ضعف ... دواء المسک تلخ و شیرین نافع باشد
در زنجبیل پرورده و گوارش ... گوارش سقنقور خورد ... تخمهای گرم مالیدن
و تلیه کم ... ساختن و زنجبیل و قرنفل ... و دار فلفل ... و ضعف جگر را علامت
لاغری و تنگ ... بود و علاج آن گفته آید ضعف جماع از سردی و تری یا از سردی و خشکی
باشد و گرمی باشد ... وقت نعوذ ... از سردی و خشکی بود و بیشتر ... از خشکی بود
و نشانش آنکه از بیرون آمدن منی لذت نیابد و علاجش آن باشد که ... و ...
... جوز ... مرطوب سازد و ... و ماهی تازه بخورد و خلاصه ... کردن

و خوردن نافع آید و ماکیان و بچه کبوتر و پیاز با هم بخورد که نفع دهد و خرمای تر با شیر تازه هم سود دارد
و گوشت فربه را با پیاز قلیه سازد و نخود بسیار و مغز پسته و زنجبیل کوفته و دارچینی و باقلا در روغن
ریزد و بخورد که فایده دارد و خوردن انگور شیرین هم نفع دارد و زرده و تخم با سماق و پلپل و فرفیون
و انگژد بر قضیب مالند شهوت را زیاده کند و اگر آلت برنخیزد روغنهای گرم بر قضیب و خصیتین
مالند فایده دهد با قندر شلغم و زنجبیل با گوشت بار شود و بخورد فایده مند باشد و اگر کسی را العوذ
شود در آلت ضعف و سستی باشد علاج حقنهای گرم باشد و کسانیکه ایشان را جماع نباید کرد
چون کودک نارسیده و بیمار و پیر و بسیار لاغر و مانده و رنج یا گرسنه باشد و چون بسیار دویده
بود و رنج کشیده باشد و زیر جمله را از جماع احتراز باید کرد و کسانی را که طعام در معده هضم نشده
باشد احتراز اولی است از عمل مذکور و اگر کسی خود که مجامعت بسیار کند و فرو ماند از ده چیز
احتراز باید کرد اول بول نگاه داشتن در مثانه دوم دویدن و پیاده رفتن سوم عرق بسیار
کردن چهارم شب بسیار بودن پنجم اسپ بسیار تاختن ششم قی و اسهال بسیار کردن هفتم پهلو
مجامعت کردن هشتم ترشیهای بسیار خوردن نهم در حمامات بسیار بودن دهم در تابستان آفتاب
گرم خوردن از بسیار کردن این افعال قضیب سست گردد و منی کم شود

در افزونی اغذیه

بدانکه غذاها را در بسیاری منی قوت بیشتر از دواها است اما غذا اینکه موافق طبیعت باشد
که به سبب خوردن منی زیاده شود و بعضی از اغذیه اینکه در وی حرارت و رطوبت بود و
غلیظ باشند تا از آن منی بعضی زیاده شود این شغل را شایسته بود چنانکه بهم غذا استعمال
توان کرد در همه منافع باشد و اگر به سبب اختصار بعضی چیزی دیگر با وی ضم کنند مثلا اگر
بگوشت خنط اختصار افتد با قلا با وی یار کنند که در وی رطوبت غلیظ هست و نمک
در نکند و نخود و بینه و شیر برنج که در وی رطوبت غلیظ باشد و چون پیاز و گوشت فربه و دارچینی
قلیه کرده بخورد و منی بیشتر شود و گرده را گرم کنند و اگر سود مند باشد زنجبیل و شقاقل و ترد
پلپل با وی یار کنند و نان فطیره و میده هم نیک بود   ثالث دهم در غذاها نوع که منی
را قوت دهد نان خشکار و فطیره و گوشت کبوتر بچه و گوشت ماکیان و ماهی تازه و کله
بریان و خایه مرغ و کبک و بط و گنجشک و شیر گاو تازه و شیر گوسفند تازه و نمک
و پیاز سفید و گزر و شلغم و نخود سفید و لوبیای سرخ و سفید و کنجد و کندنا و بود و پلپل
و انجم و عسل و روغن گاو و شکر و جلغوزه و پسته و بادام و فندق و جوز تر و خرما و انجیر

والجزر و کبوتر بشیرین و جوز هندی و کنجد کنند و آبی که آهن تافته در وی بسیار کشند تا بپزد این همه غذای خوردن
که جماع را قوت دهد و مرکب بجایگاه خود گفته خواهد شد   باب سوم در دواهائی که جماع را قوت
دهد مرکب و زعفران و عنبر و تخم انگره و حب الفلفل و حب الزلم و شونیز و کبابه و پوست ترنج قرنفل عود هندی
اشنون لسان العصافیر حب الصنوبر بارتنگ قسط شیرین خصیة الثعلب تودری ابیض خولنجان قبه
الرمان دار چینی سورنجان عاقرقرحا تخم الانجره   زرجی اکام تیز زده نصب اشجول خصیة التیس
زفت تخم عصفور زماری حب القطن بهمن قرنفل بلیله بلیله آمله ابریشم خام نعوض خربنان ترنجبین
داروهائی که این شغل را شایسته است و مرکب بجای خود می شود   باب چهارم در غذاهای
مرکب که قوت در جماع پدید آرد و بیاورده استیر پیاز سفید و پاره کبوتر بچه که هنوز پر نیاورده باشد بکند
و با این پیاز بریان کنند و قدری لوبیای سرخ و الاکت نخود سفید نیم کوفته با کند تا یکی جز کور و پیاز در
دیگ کنند و سرش سیر پوست کنده و باشی نرم بجوشانند تا نیم پخته شود و یک درم دار چینی و نیم درم خولنجان خرد
و سابیده و بیرون آورده بر سر آن قلیه ریزد و یک سقنقور حشیش کنند و قطیره و قلیه را بعد از آن گوشت
بر هم نمایند و بخورند و آن دیگ را ابا شامند که ذکر آن مخنث کنند و منی را بسیار کند و کرده را قوی کند جای که
از محبت فرو نمانده و دل را قوت دهد و منی را فزونی کند و نشاط بیفزاید و کبوتر بچه فربه و بط را با همین
اجزای با این دستور در دیگ کنند یا این مرکب با قطیره نیده و غیره بخورد و اگر ترشی خواهد سرکه
ترش کنند و بخورد که منی را زیاده کنند و اگر با وجه کسی مجامعت کند هیچ نقصان نیابد و ذکر را سخت کند
و اوردی از سبخ در روده نقصان را به بر دو نشاط آورد   پیاز و گوشت فربه را از هم جدا کنند
و روغن جوز بریان کنند و یک درم دار چینی و نیم درم قرنفل و نیم درم بادرنگبویه را خورد سابیده با گوشت
در دیگ کنند و پای گاو سقنقور حشک کنند و نان قطیره بر تر کنند بمانند و بخورند و مجامعت را قوت
دهد و طبیعت را گرم کند و اگر جوز هندی بریان هم بریزند که موضع مخصوص را گرم کند و نرم سازد و جوش
را بنشاند و صواب است انداختن و نشاط او بیفزاید و گرده را گرم کند و هیچ اوگر دیگر بط فربه و ماکیان فربه
را بسمل کنند و پاک سازد و سینه و ران گوشت وی بکند و جدا و ... عدد جوز هلای در شیر گاو تازه اندازد
و یک نان قطیره پخته و ده استیر شکر طبرزد و ده استیر خشخاش سفید و یک درم زعفران خورد سابیده
و در دیگ اندازد و سفیدۀ ران ماکیان و بط را با نمک سقنقور حشک کنند و دیگ را در تنور نهند
و سر عیار را بر بالای دیگ بیاویزند تا بریان شود و اینگاه مرغ را با سر و بخورد که گرده را گرم کند
و هر چند جماع کند زیان ندارد و زنان را هم سازگار است اندام را نرم سازد و مزاج را گرم کند

دهان و قوت نیخ و عرق النسا و درد الظهر را نافع باشد صفت هریسه که منی را بیفزاید و ذکر را قوی دهد
گندم سرخ سفید ده من و گوشت فربه بره پنج من با هم بپزند تا مهرا شود و شیر گاو تازه دو برابر بزو گوران
در دیگ کنند و ده انار جوز هندی که نارجیل باشد و ده انار پسته بطور اخل سازد و چندان کفچه زنند
که او بیت الست و سر دیگ را محکم ببندند و دو درم دارچینی و یکدرم قرنفل را املابه کنند و بر سر هریسه
بپاشند و روغن تیغ را صباح و روز بپزند و در صباح و مساء بخورند که مجامعت دهد و منی را زیاده کند
و دل و اعضاء رئیسه را قوت دهد و چندانکه جماع کند فرو نماند و زنان را بسیار مانده دارد صفت
حلوائی که جماع را سود دهد و ده رطل شیر گاو تازه و دو درم دارچینی را خوزده بسایند و در شیر ریزند و دفع
برکرده پیش از طعام بخورد و علاء الکیا که برشته پخته با شغل نوگماب کرده شده باشد هر روز
چهار من شراب انگوری بخورد و یک هفته بابن طریق سلوک کنند که در همه عمر هیچ حاجت نباشند دیگر
دو رطل شیر گاو تازه و صد درم ترنجبین در وی ریزند و بر سر آتش نهند و نرم نرم بجوشانند تا غلیظ شود
فرو گیرند و تا سرد شود و یکدرم زعفران صلابه کرده بر وی ریزند و کفچه بزنند تا یکسان شود و در ظرف
کنند و هر روز ده درم ناشتا بخورند و کسی که مزاج گرم باشد بسیار مفید است صفت
جوزیه و مجامعت را قوت دهد بگیرند و پاره کنند و پوست بیرون کرده شده و در کنند در سبوی نو کنند
و در تنوری نهند که گرم نباشد بگیرند یکی از دو روزی دیگر بیرون آورده و دو من عسل خام
صافی در وی ریزد و زنجبیل و قاقله و جوز و قرنفل و دارچینی و زعفران و خولنجان از هر یکدرم یکدرم و
مشک و عنبر از هر یک نیم درم بسایند و در عسل افکنند و بهم برآورند و آنگاه سر دیگ کنند و در حجره گذر
که بلغم بگیرد و بعد از آن بر آورند سه درم بخورند که گرده را گرم کند و ذکر را سخت کند و منی زیاده
شود و بلغم را ببرد و منی مراد ریخته شود

باب پنجم در شرابها که جماع را قوت دهد

از شرابها شراب انگوری سرخ ساخته نو دو شراب که رنگ مزردی زنند و انبذ کی میل بسرخی
دارد یا شهد و قوام باشد و بهتر باشند و شرابهای شیرین چون ریحانی و مثلث و منصف که ساخته
شود و نبیذی که خوردن شراب بهتر از بسیار خوردن است

باب ششم در معجونها که جماع را

قوت دهد بسیار کنند و قاقله و نار مسته از هر یکدرم چهار مثقال و دار فلفل و زنجبیل از هر یک شش
درم راسته سنبل و مصطکی از هر یک ده درم ... چهار درم عنبر یکدرم دررد عود بلسان
بگیرند و بوزن همه شکر طبرزد با انگبین معجون کنند و هر روز یکدرم بخورد که ذکر را سخت کند
و منی بیفزاید و بر جماع قادر گردد صفت نوعی از جوارش صنوبری بگیرند حب صنوبر الکبار

الکبار ده درم مغز جوز هندی سه درم تودریجان شش درم تودریها وزنجبیل وشقاقل وبادرنگبویه از هریک
چهار درم مانند کوبند با عسل معجون کنند وبخورند که فایده بسیار دارد   صفت جوارش بیارد تخم کدو
وتخم بالنگ ومغز چلغوزه وحب القلقل وحب الزلم ولسان العصافیر وشقاقل وبوزیدان وتودریها
وبهمنین از هریک ده درم انگزه وخولنجان وسپیدان وپلپل از هریک پنجدرم ودارچینی وجوز هندی وعود
حبة الخضرا از هریک مقدار دارو های مذکور و اجزا را باروغن دبه بیدانجیر کاو بیج برابر انگبین معجون
کنند هر صبح و مسا پنجدرم بخورند و بعد از آن یکقدح شیر گاو تازه زاده بنوشد درم شکر و ازان بساز و
وبخورند که نافع باشد   صفت معجون کندری بیارد سنبل ودارچینی وجوز وقرنفل وفاقله ودارچینی
از هریک یکدرم کندر سه درم کنجد سفید سه درم تخم سریشی نه درم همه را کوبند وبا عسل معجون کنند
وبخورند نافع باشد اطریفل بزرگ که معده را قوت دهد بیارد هلیله و بلیله و آمله و دار فلفل از
هریک سه درم زنجبیل چهار درم بوزیدان وجوز هندی وشقاقل از هریک یکدرم وتودریها ولسان
العصافیر وحب القلقل از هریک یکدرم و تخم نعنع یکدرم اگر همه نرسد عوض خشک هندی
کنند وکنجد سفید ده درم همه را کوبند و باروغن گاو ماش بیدو بیوزن دارو ها برابر انگبین
خام صافی داخل کنند و معجون نمایند وناشتا بخورند که نافع است   باب نهم در تدبیر آنکه قضیب را
سخت کند و بجماع قوت دهد خاصه کسی را که از داروهای گرم احتراز کنند و از شافه بکار برد کردیت
در رشته باشد بیارد زیره گاو دبیاد نرگس عاقرقرحا وخولنجان همه یکی بر زن رکشند و در رهاون
رسته جوز دبکوبند و در زهره گاو سرشته و بوقت جماع بر حشفه بمالد که سخت کند چنانکه ابات
فرو نشیند و سخت باقوت است و مرد را شهوت جز نیک دارد   نوعی دیگر بیارد روغن خالص
را باروغن زنبق بلوا از دو مشک خالص را بسود ده پنجدرم زردی افکند در حشفه و خصیه طلا کند
شود سخت و کسانیکه هیچ حرکت مردی ندارند باشند این دارو بار از بکار برد بعد از آن که
مبنی الخدا با لعوبت داده باشند   نوعی دیگر بیارد بوره ارزیز پنجدرم و در انگبین بکذارد و در آن
بلبان یکدرم مشک و نیمدرم بیاید و در انگبین و در روغن کنند و در وقت جماع برذکر حشفه
و فعقد و زهار بمالد که مجامعت را بسود و بدار که فعقول وه باشند از وی بکریزند و اگر زن هم بر زهار
مفعح و فعقد بمالد زود فرزند آورد   نوعی دیگر بیارد زهره کرگی ده درم و روغن نرگس یکدرم
مشک نیم درم ربک درروغن حل کنند و بر ذکر و زهار طلا کنند العذر که خواهد جماع بود نیز کرد
وقت بیمراد ریخته شود که فعقول نشک آید   نوعی دیگر بیارد فرفیون پنجدرم عاقرقرحا یکدرم و

دانگی و نیم درم برباید با روغن خیری زرد و روغن بلسان بر قضیب و خصیتین بمالند چندان کار کند
که بدر آید و خروج شود و به جماع کردن فرو ننشیند مگر عنین باشد که به بعوذ پیش نشود باب
هشتم در چیزهایی که در دهان گیرند تا ذکر سخت گردد بیارد علک رومی یک درم مشک خالص یک دانگ و نیم
حلال کنند و خایه تعتعق ربا نیم ببایبرد و با عسل معجون کنند و حبها سازد و بر یک مقدار دانگی و رب
در رگ مشک حلال کنند و حبها از دهان خشک بیارایند و بوقت حاجت یکی در دهان گیرد چندانکه
خواهد جماع تواند کرد نوعی دیگر بیارد مغز پسته کوزلی فی برانش نرم بریان کنند چنانکه سوخته شود
پس بگیرد از وی دو درم و قرنفل یک درم و مشک تبتی دانگی و عنبر اشهب یک دانگ در هاون بکنند و خورد
حلال کنند و با روغن حب سازند بمقدار دانگی و بوقت حاجت در دهان گیرند چندان جماع کنند که در
وصف نیاید باب نهم در دراز کردن و کلفت کردن ذکر از ابریشم زرد و زعفرانی باشد کرده از اکرم کنند
در پنج روز در او عیه بکار اید از دیگری مراد بر یخته شود و بندد او را از ابریشم سخت نیکو باشد و دیگر از
موی سمور و قاقم گرد دو زد و به نیان بندد و ذکر را سخت کنند نوعی دیگر بیارد علم نرم از دیه و از دیبا
کمربند ریشها که بهایی چهار انگشت بدوزد و با موی کرکس بیاکنند و در دیبای زعفرانی بدوزد و بر کمر
بندد و سخت ساخته بود در کرده از اکرم کنند و منفعت یابد باب دهم در تمرکباتی که در کف
پای مالند تا قضیب سخت شود بیارد نیم درم انگزد و زنجبیل ذکر فرو کنند در ساعت باد محبب
بر آید سخت گردد نوعی دیگر تخم گندم خالص که هر روز برباد داده باشد از در خانه زنبور بیارد
و خانه زنبور را بر آتش نهند تا بیرون آید و تخم گندم را بکوبند بعد از آن تخم گندم را استعمال کنند
و در ماسبق خالص تخم گندم را چون گرم شود در دیگ اندازد و سرد دیگ را بپوشانند و
بر سر آتش کنند تا پخته شود و بعد از آن در دیگر پارچه اندازد و سخت زد تا روغن و شیره
تمام از وی بیرون آید و دانگی قرشون خوردن باید و در روغن بمالند و در کف پای مالد و
در کف پای را بر زمین ننهد چندانکه خواهد جماع تواند کرد و اگر کف پای بر زمین نهد قضیب فرو
نشیند نوعی دیگر بیارد صد عدد مور سیاه از آن بکند از بکذارم ادعن بلسان با روغن سوسن بیاورد
و هر چهار را در روغن کنند در تابستان که آفتاب در برج سرطان یا در اسد باشد بیست روز
در جایی که باد نرسد بنهند و همه اوقات در آفتاب باشد در وقت حاجت بر ذکر جنی را با آن
روغن چرب کنند و بر کف پای مالد ذکر را سخت کنند و بر خیزد که خواهد بسیار شرمت نتواند کرد
باب یازدهم در تمرکباتی که لایق مجامعت مردان و زنان را زیاده کند تمت

اموختن سالبته سنبت بباره در رحبنی شم درم ده درد باف کیرد حوزد و بجاند و در وقت بجا
ات ان را بر سیم براق برقضیب مالد و از رق نکار دارد لذت بسیار یابند نوعی دیکر بباره
کبابه دار چینی جوز قرحا و مویز از هر یک ده درم مشک تبتی خالص یک دانک همه را
خورد بکوبند و با عسل و زنجبیل پرورده معجون کنند و یا او را اق بر قضیب مالد و طلا کنند و بیش
بعضی و باز ابدان برارق بر ذوالذت دهد نوعی دیکر دارچینی و کبابه از هر یک چهار دانک
خورد بکوبند و با عسل و زنجبیل پرورده بر قضیب مالند راحت یابد نوعی دیکر بباره مویز و جوز
قرحا خورد بسایند و با عسل صاف بر قضیب مالد پیش از مجامعت و وقت اغاز جماع
بدست ارحام باکه کند چندان لذت یابد که در وصف نکنجد باب دوازدهم در
بستن قبا به مجامعت را قوت دهد بخوردن دارد که اعضا و سینه را قوت بسیار ببارد
بنه غشور بحرام وسپید اوپاه چهار درم شاف سازد و بروغن شیر تخت چرب کنند
و بکار برد که ارکاه تمام اورد و بعضی برا سخت کند نوعی دیکر قنطریون باریک سوده یک درم
زفت رومی یک درم و نیم درم روغن بکیرد و شاف سازد و در روغن شیر تخت غلطانند
و بکار برد چندانکه خواهد جماع کند باب سیزدهم در حقنه که مجامعت را قوت
دهد خاصه پیران را بکیرد سر کوسفند فربه و دنبه او در دیک نهد و خایه بره و شیرازی دو سه
تازه و یک مثقال نخود سیاه کوفته و برک پیاز بریان و یک برک انیر کندم کوفته و
یک کف دست بنجر کرد و یک کف بنج شلغم و یک کف تخم پلیون و همه را در دیک کنند
و اب بقدر حاجت بریزد و سر دیک محکم کیرد و در تنور نهند تا نیم پخته شود بعد از ان بکیرد
یک چغندر و برک چغندری رادر اب پخته شود صاف کنند و از انجا یک نوره از بن و روغن
ابزار داخل یابد و اب حقنه کنند تا اتفاق افتد و اتکاه برد یک سر کبیر دو دو درم روغن
خورد و حقنه کاه کند بعد از ان اب دیکری اضافه کنند و در پاتیل تر مایل حقنه کنند
بسیار نافع باشد باب چهاردهم در اشکال مجامعت و ان بر هشتم است اول انکه
مفعول بر پشت بر قرار دراز کند تا فاعل بر روی سینه او نشیند قرار کیرد و پای بالای
مفعول بر پشت کیرد و حرکت کند بعد مفعول پاها را بکیرد دستها معشوق از هر یک دو درم نیم
روز نیم بالا اب بسایند بر کرا معقد شیرین بیرون انده باشد مورد بالوبت بسیار نجوشانند
زیر معقد مالد و بان انت پیچ بدین تر شود و از دانه مورد با پوست انار بریان کنند و بکوبند و

بخورد و خون از مقعد باز ایستد اگر زهره گاو بسحید و زن بکوبد و از ان شیافه کند چون مرد با او
جمع شود بار گیرد بفرمان الله تعالی اگر پیه و زاغ یا بوم سیاه بر هم بسازند و در سر کل مالند موی
بر آید در گشنیز باب است پیاز سرخ سه روز در پیش مالند [illegible] شود اگر انجیر در سرکه کهنه کنند و سه
روز بخورند سپرز را باز بجای خود برد اگر تخم پیاز بریان کنند و با شکر بخورند باد حصبه سود دارد اگر
آب پیاز و [illegible] طلا کنند [illegible] بیرون آرد اگر سرگین خرگوش بعنبر در عسل کنند و [illegible]
[illegible] شود اگر [illegible] و خاکستر او را در [illegible] مالند برود اگر [illegible] بکوبد در
حصبه بندد [illegible] شود اگر کسی را آبله در چشم باشد آب گشنیز تر با سرکه کهنه در چشم کنند
آبله ببرد حکمت هر که لبلاب را بگیرد و بر سر بندد درد شقیقه ببرد و هر که لبلاب با روغن تازه بخورد [illegible]
و بر موی مالد موی سیاه کند و هر که لبلاب کوبی خشک کند و در شراب افکند هر که بخورد مشتغل
شود و هر که آب لبلاب کوبی در چشم کشد آب گوری ببرد و هر که برگ لبلاب کوبی بمزد و آب وی بر [illegible]
طلا کند خون از بینی باز دارد حکمت اگر کسی را از بن دندان خون آید سرطان بمالند خون
باز ایستد و بن دندان سخت کند هر که پیاز خام خورد درد شقیقه پدید آورد و چشم تاریک کند
اما معده را پاک کند بلغم را ببرد و اگر آب پیاز در جائیکه موی نارسته باشد طلا کند موی
بر آرد و اگر با گوشت بخورد رنگ نیکو گرداند و اگر آب پیاز بریان کند و بعد از آن بکوبد و با روغن
بادام طلا کند باسور ببرد و چون بر طرف شود و بلغم ببرد و جهت کسی که باشد پیاز با سرکه کهنه
بر خود طلا مالد نافع بود و هر که تخم پیاز با روغن گل بریان کند و با شکر بخورد بادی که در [illegible]
باشد ببرد و هر که سیر بسوزانند و خاکستر بر روغن زیت بیامیزد و بر جای مالد که موی ریخته
باشد موی بر آورد و هر که سیر با زهره گوسفند بکوبد و در گوش چکاند گرانی و [illegible] را ببرد
و هر که کژدم [illegible] آب سیر بیامیزد و [illegible] کند [illegible] و هر که [illegible]
باشد ببرد و هر که سیر پخته بخورد [illegible] ببرد و [illegible] نافع باشد هر که تخم
گزر بکوبد و [illegible] باشد
و بر شهوت [illegible] شود [illegible] در آتش افکند و بریان کند [illegible] بکوبد و با روغن
بادام بیامیزد و طلا کند مقصودش حاصل کند هر که چون کبوتر [illegible] و [illegible]
چشم کند شب کوری ببرد و تاریکی و ناخونه را نافع باشد هر که آب از چشمش [illegible]
زهره خروس را [illegible] کند و با [illegible] در چشم کند آب [illegible] از چشم باز دارد و هر که

هر که خار یا تیر از شمشیری که بدان قتل کرده باشند بکشند و بدو دهند یا بصاحب صرع دهند بهتر شود هر که
سنگ گرده یا مثانه داشته باشد اسقنقور بریان کنند و با روغن گاو بدو دهند تا بخورد شفا شود هر که ناف خرگوش
با خایه اش خشک کنند و بسایند و در چشم کشند سفیدی از چشم ببرد هر که مغز روباه بر خایه بمالد [illegible]
باشند نیکو باز آید برگ زیره و سرگین و زره خروس در چشم کشند آب بسیار از چشم ببرد هر که زانوی
بر آگنده باشد پیه خروس در چشم کشند دیگر ببرد هر که زانوی درد داشته باشد روغن بلغار بمالد موی
بر آید اگر کسی شب کور باشد جگر گوسفند را با آب بر آتش زند تا پخته شود و خورد از آن
صافی کنند و درد و ثقل را با آن آب جگر نرم کنند و در چشم کشند شفا یابد هر که سرگین گاو زرد زیر دامن
زن دود کنند زود بار بنهد و در زادن بروی راستی بود هر که زهره گوسفند با سیر بکوبند و در
گوش چکانند باد را دفع کند هر که را درد دندان بود سیر را با موز سیاه بکوبند و در بیخ دندان
گیرد شفا یابد هر که را باد در قضیب بود تخم پیاز را با روغن زرد بریان کنند و با شکر خورد نافع باشد
هر که در جماع کردن سست بود بستانند صد درم دنبه تازه و سه کف شکر و دو پاره خرما در روغن کنند
و چند روز بخورند نیز که بسیار گاه بخورد و بمالد نافع باشد بر زن بیمار که از خود خبر نداشته باشد
چون با وی سخن گویند جواب گوید علامت سرسام است و خطر باشد بر زن بیمار که دست بر جای خود بمالد
علامت مرگ باشد و بر زن بیمار که تب قوی کند اگر پا سرد شود و دست از سر اوز علامت
مرگ باشد اگر کسی را [illegible] باشد کاشنی را با برگ بکوبد و اسفیوش با شکر سفید بخورد نافع است
هر که را سگ دیوانه گرفته باشد پای راست [illegible] را با شکر سفید بکوبد و بخورد نافع باشد
هر که تخم پیاز را با روغن گل بریان کنند و با نمک بخورد باد را دفع کند هر که تخم مرغ خانگی را بر
[illegible] طلا کند خون زدن از بینی دفع کند هر که نوبت آید برشکم ببندد [illegible]
را نافع بود هر که خون [illegible] در چشم کشند [illegible] در چشم باشد دفع شود هر که زبان گرفتار
را با جوز [illegible] بادمی [illegible] هر که سم اسب را بسوزانند و با شیر حل کنند [illegible]
حاله باشند [illegible] با سم سفید [illegible] اگر بچه مرده باشد یا زنده جدا شود هر که سوراخ
موش [illegible] بسته [illegible] بگیرد و دیگر [illegible] بنام برگ ببندد بسته شود تا [illegible] گشاده
شود هر که لوبیا [illegible] زعفران کوفته [illegible] در چشم کشند حرارت
و علامت [illegible] باشد ببرد هر که عرق سیاه را بگیرد و چند از آن نان دهد که بروی بریزد [illegible] بعد
از آن او را [illegible] چون [illegible] بسته کنند و سر او را محکم بگیرد و زیر سر [illegible] سیاه بنیاد

بکنند چهل شبانه روز بعد از آن او را بیرون آورده بنگرد که در روی کرم افتاده باشد بعضی سفید و بعضی سیاه
و آن کرمان را در طبقه کنند تا بمیرند و از یکدیگر جدا کنند بعد از آن جدا جدا کرمان سیاه و سفید را
بسایند و روغن کنجد تازه با آن ممزوج کنند هر که برص داشته باشد بمالد نافع بود و اگر بر موی سیاه
بمالد هر آینه سفید شود هر که سرگین اسب تازی گرم در ساعت افکنده باشد با آب گرم کنند و آن آب را کسی
که حجامت کند بنوشد نافع بود هر که سم اشتر را بسوزاند و خاکسترش را با روغن زیتون سرشته کند و هر جا که موی
نباشد طلا کنند موی بر آرد هر زنی که آب رود که در رحم داشته باشد و آن بگیرد زهره ادیاه و زهره
گرگ با سفیدی تخم مرغ [illegible] با یکدیگر بیامیزد و در وقت جماع مرد بخورد و از دهان [illegible] شود هر که ترب را در عسل
بجوشاند و در گوش بندد باد را نافع بود هر که استخوان گوسفند بسوزاند و خاکسترش را با شیر گاو نرد
بر ذکر مالد قوی گردد هر که را خون از شکم آید یک درم تخم ریحان بریان بکند و با روغن گوسفند بخورد نافع بود
هر که را قضیب سست بود و بر جماع قادر نباشد ده درم تخم ترب با روغن تازه بجوشانند و بر قضیب
بر مالد بر جماع قادر شود هر که عرق پای خود بشوید بر زن که دهند [illegible] دل گرد هر که را باد در شکم و اندام
باشد جوزی را از ناته در رکوی بندد و در میان شیر گوسفند اندازد و پخته شود آنگاه عسل شیرین کند
و بخورد شفا یابد هر که شیر با روغن بریان کند و بخورد و عقب او برزک هر که قضیب کرک [illegible] بر زن گرد
که زن هیچ مرد بر وی فایق نباشد جز او با آن کره بکشاید هر که قضیب خود بمالد با سرخ شود [illegible] گوسفند
بر قباله قوی گردد هر که کشنیز را با بیخ بکند و بر ران حامله در وقت وضع حمل بر ران بندد درد زائیدن برود
آسان شود و چون فارغ شود زود از خود جدا کند زیان دارد هر که کشنیز را زیر بالین کسی بنهد از
خواب بیدار نشود هر که ناخواه با شکر بکوبد و بخورد معده را قوی بکند و طعام را گوارد و باد را
بشکند و کرمی که در شکم باشد هلاک کند و بلغم را دفع نماید و بوی دهن را خوش کند هر که برگ
مورد با زمرد در سنگ و صندل بکوبد و بر زرد [illegible] بشوید هر که [illegible] نه بشیند هر که از تب نولد
ببرد [illegible] کند و بخورد و برای دو یک مثقال چندانکه خون از معده آید و درد گوش دفع شود
هر که آب پیه را [illegible] دفع شود هر که نرگس را بر موی بمالد دراز شود هر زن که دم [illegible] را
با خود دارد هرگز آبستن نشود هر که چشمش نابینا شود آب [illegible] آنکه [illegible] در
چشم کند شفا یابد هر که درد شکم رود [illegible] بریان کند و [illegible] بخورد شفا یابد هر کسی را
که [illegible] باشد خون مار برخود بمالد نافع بود هر که [illegible] بگیرد خون کبوتر
در میان شکر کند [illegible] بخورد شفا یابد هر که [illegible] شام [illegible] بعد از آن هر دو چشم او را در خرقه

درد جگر پاک کند و هر که بر پا روی حیض بندد حاجتش روا کردد اما باید که در وقت کشتن اهل سخن بگوید
هر که تاج هدهد را با خود دارد حاجت او روا گردد هر که زبان او را با عسل بخورد قوت حافظه زیاده
گردد هر که بال هدهد را با خود دارد حاجت او روا گردد و دشمن او با دشمنان او آشتی گردد و هر دشمن
مطیع باشند هر که پر هدهد را با پاره آسمون ان مرده در زیر بالین کسی بنهد هر چه پرسی بگوید هر که پر او را
در کاسه بخیه در مطبخ نهد هر که او را بر پشت چهارم بی الاده باشد و بگردند او بنیه مشغول باشد هر که بال او را
بسوزد و با روغن بخورد با بیرون کسی هر چه که دیوانه باشد البته بهتر شود هر که بول وی را خشک کند و گوید
در سودا او در چشم کشد هر کس غالب تر شود و همه خلق خواهان او باشند هر که دل وی را بر دل خفته بنهد
هر چه کرده باشد از خواب بگوید هر که دل وی را خشک کند و با طعام بخورد هر کسی که او را ببیند مطیع و فرمان
وی گردند هر که مغز سر او را خشک کند و حل کرده در چشم کشد تاریکی یا سفیدی که باشد دفع شود و بوم از ان
چنزی غرو دل کرفتالی او را خشک کند و گوید هر کسی که او مطیع او شود هر که خون او را اسهال زیادتی در چشم
کشد تاریکی را دفع کند هر که حرف بلند را بخورد در ان خون دد حافظه اش خوب شود هر که او را اگر مرده باشد
جرحت را دو و بیم بندد و کرم بر زخم بندد هر را النسا بندد هر که تخم کالنخ را با دو سه دانه بخورد سماع
بالا در دسر را دفع کند هر که ناف زنبور بند اما خود دارد از چشم زخم ایمن باشد هر که صدف را بسوزاند
و خاکستر را در چشم کشد سفیدی را ببرد هر که عنبر را با خود دارد سر سخن او بشود و روشنایی چشم
را زیادت کند هر که روغن گردکان را با عسل بخورد و بلغم را دفع کند و بیماری را اگر بسیار کم باشد از زبانه
با ماست بخته کند و با دخنه تازه بخورد فربه شود هر زنی که آبستن باشد مریم بکدانه با خود دارد و در سالی
بزاید و اگر سرو انیز با خود دارد یکسال نزاید و اگر شاخ گاو کوهی را بسایید با عسل بمالد بجوید در لبکه
در زخم باشد هلاک کند هر که او را از کهنه باشد با شیر گوسفند غرغره کند بهتر شود هر که نیزه ... سیاه و خانگی
را بریده در روغن بخته بیامیزد و بمالد بخورد هر کز موی ندمد و سفید شود هر که زهره موش را در چشم کشد
اسب سیاه دفع شود هر که ناف خر گوش با خانه کسی بنهد با زن بد در بیرون که بخورد و در ساعت کم کردد و اوی
جمع شود اگر بین کردد هر که بند و آلو ... در زیر جلد کند زن او را ان بخورد الفت شود هر که
کل الفت شود دستانبوی که بر گرفته نیم ذرات و با دنبه تازه پاره چرخ و فوزی مشک و فوزی گیاه تر را
بخیسد را خود دیگو بند بر زن از زبان کم کند و بار زن جمع شود و باید که زن آنرا استعمال کند و چهار رنگ بر زبان
جمع شود ... و از غنچه‌های گل برگ کند و گوشت گوسفند بخورد و فوزی شیر سیاه و تخم گرم و زبان
کند و از نیا که داخل کند کمتر از شش ماهی بخورد و همه را بجوشد و جزی دیگر نا هر علت که در تن باشد پاک کند

درد و جامه [illegible] شود و دیگر هر کودک که در جامه چون بستاب شاش کند بگیرد درم تخم ریحان و ده درم بادرنجبویه
بکوبند و سه بار بنان کودک دهند تا بخورد شفا یابد دیگر برگ تخم ریحان را لعاب کنند و در چشم کنند آبله را ببرد
دیگر برگ روغن بنفشه در ادرار مالند تا ببرد و نرم کند و خارش تن ببرد و دیگر برگ لادن را با روغن
زیتون بجوشانند و فتیله سازند و در روغن زیت غلطانند و در گوش نهند گرانی ببرد دیگر زعفران را
در چشم کنند تا خون را از چشم ببرد دیگر کعنار را در سرکه بجوشانند و در زیر [illegible] نهند و تا خورد دو روز
از همه [illegible] ایمن باشد دیگر چون بلیلج در چشم کنند روشنی چشم را بیفزاید دیگر زیره [illegible] در چشم
کنند روشنی زیاده شود دیگر حلوا [illegible] سازد و بخورد و چون [illegible] اضافه کنند تا درد پای مخالف
ببرد دیگر دو درم زعفران بخورد از سوسن ببرد زیرا که زعفران مفرح القلوب است دیگر اگر چون
از مقعد آید و مقعد بیرون افتد تخم مرد در سنگ با پوست انار در سفال بجوشانند و تلقین [illegible]
کنند نیک شود و چون از شکم باز دارد دیگر روغن بز در گوش بجوشانند و انس بخورد دیگر [illegible] را دفع
کنند و از [illegible] شهوت و قوت باه زیاده شود اما دندان را سست کند دیگر
[illegible] بسیار کنند در رشته بود [illegible] بخورد شفا یابد دیگر اگر دندان زرد باشد صدف [illegible] العنبری تخم مرغ
بکوبند و بر دندان مالند سفید شود دیگر اگر گوش درد کند سرکه با انگبین و روغن [illegible]
با هم بیامیزد دو قطره در گوش چکاند شفا یابد دیگر [illegible] و بکوبند و در چشم کنند [illegible]
[illegible] دیگر شیر دختران با [illegible] در چشم کنند [illegible] دیگر [illegible] تخم مرغ با روغن
گاو بچشم کنند [illegible] هر کس خواهد که [illegible] پوست [illegible] دو درم
[illegible] بخورد [illegible] شکم [illegible] شود و اگر [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
درد [illegible]
بخورد شفا یابد دیگر اگر [illegible] دیگر تخم [illegible] بریان کنند و بخورد اگر
کسی [illegible] در وقت حاجت
[illegible] دیگر [illegible] بکوبند سه درم [illegible]
در [illegible] کنند و بخورد [illegible] طبیعت را نرم کنند [illegible] ببرد دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] مفروع کند [illegible] شود دیگر [illegible]

دفع اگر گوشت او را بر مقعد نهند تا بجای خود رود دیگر هر که را مقعد بیرون آید رگهای او را بجوشانند و در وی
نهند نافع بود دیگر هر که پیه روباه را بگیرد و در گوش کند درد گوش را ببرد دیگر اگر مغز گوش
را بجوشانند و در پهلوی چپ طلا کند بجای رود دیگر هر که خواهد که میان دو کس عرق افکند از گوار
سرگوسفند را بکوبد و با آن بیشان بدهد تا بخورند جدائی در میان ایشان پدید آید دیگر هر که مغز سر آن کبوتر
کبوتر را در گوشت کند و نام هر کس که خواهد طبخ او شود دیگر هرگاه سکنه که به قلیه کند و یکی که دیوانه
یا مصروع باشد بدهد تا بخورد شفا یابد دیگر هر که خواهد که زن زود حامله شود دیگر مثقال زرشک را خرد
کوبد و با انگبین بیامیزد و سه روز استعمال کند و مرد نیز با وی جمع شود حامله شود دیگر هر که خواهد که جماع بسیار
کند زهره خروس را بر ران بندد و چندانکه خواهد جماع بکند دیگر هر که زهره ماکیان را با مرد و از سنگ
بیامیزد و بر حقیقت مالد و روغن بر حقیقت جماع نافع بود دیگر هر که زهره خرگوش بر ذکر مالد هر که جمع شود
او را دوست دارد دیگر هر که خون گنجشک بوقت جماع بر ذکر مالد نافع بود دیگر هر که سپیدان بسیار بخورد
و گرسنه باشد پاک کند دیگر هر که زردی را بریان روغن کرد و با عسل بخورد بهتر شود دیگر برگ
کاسنی با سرکه بریان بخورد زردی روی را دفع کند و روشنائی چشم زیاده کند و اگر آب کاسنی را در
ایام پنهان شود دیگر و اگر مرغ را ارکنند بچشم او را پرانند کاسنی کند در بریان بسازد و بخورد خون شکم را
دفع کند تب سوم و چهارم را دفع کند اسرهای که مرغ سیاه باشد دیگر هر که برگ کاسنی را بکوبد و با گلاب
حل کند و بر سر طلا کند درد شقیقه را دفع کند دیگر هر که برگ شلغم را بکوبد و بر سر کند باد نفوه را سوخ
دارد دیگر هر که کند با ر بجوشانند و آب را بخورد دیگر اشکم را بکشد دیگر و اگر زن را بچه در
شکم مرده باشد کندر با را حنا گرد کند و در زیر دامن زن دود کند آن بچه مرده از وی جدا شود
و حیض بسته بگشاید دیگر هر که ترب بسیار و بلغم را دفع کند اما ترب بسیار نباید خورد که خشکی و خارش
آرد دیگر هر که را زبانه بار روغن زیتون بجوشانند و دو جوی مالند دراز شود دیگر هر که اشک
سیاه در چشم او بگشتند زهره کبک و زهره ماهی با هم بیامیزد و در چشم درکشد او در بی شود و خون
را دفع کند دیگر اگر زنی را حیض بسته باشد بکدام آب کنند یا بکدام رب انگبین بیامیزد و وانا
از استعمال کند یا بخورد حیض گشاده دیگر هر که زهره خروس با انگبین در چشم کند سفیدی و تاریکی
را دفع کند دیگر هر که بیضه خروس را در طعام کند و بخورد فربه شود و اگر در اندام مالد سحر او را
نفرت نرساند و اگر خروس را بر روی بمالد روشنائی چشم بیفزاید دیگر هر که را حول در چشم باشد
بکند و چون خروس در زن بجای ماند دیگر تر و بیده دیگر اگر سعوان خروس بر بازو بندد دفع

تب کند دیگر هر که گربه فربه بکشد و بریان کنند و بخورد دشمنه تند راست باشد دیگر هر کرا از گوش
گربه سه قطره خون بگیرد و با قلیه بخورد و با زن جمع شود محب وی شود و اگر بوقت جماع بر ذکر
مالد او را بغایت دوست دارد دیگر هر کرا از بر داده باشند زهره بز را با شیر زنان کنند و بخورد
دلیش و بیند شفا یابد دیگر هر که بتنها پیه بز را بسوزد و با روغن زیت بیامیزد و بر جای نهند
که خون ریزد در حال باز ایستد دیگر هر که موی پلنگ در خانه دود کنند کژدم و مار بگریزد دیگر هر که
را ادک از گوش رفته باشد زهره بز بند را در گوش چکاند بیرون آید دیگر هر که گوشت آهو
با روغن بادام بیامیزد و بر سر باد که مالد شفا یابد دیگر هر که استخوان آهو را با استخوان مرغ
بسوزاند و با روغن عسل بر جای مالد که سوخته باشد شفا یابد دیگر هر زن که زهره خرگوش استعمال
کند زود حامله شود دیگر هر که زهره خرگوش را با سمن بر ذکر مالد و با هر زن که جمع شود عاشق
وی شود دیگر و هر زن که حامله نشود دیگر خرگوش را بپزد و بخورد البته حامله شود دیگر هر که
عود سوخته را با نبات در یک کنند و بخورد و با آن دهن را بشوید یعنی دهن را خوش کند دیگر هر کرا
پیس باشد چون نعش با خون زاغ سرخ بر خود مالد نفع شود دیگر هر که شب کور باشد زهره
خرگوش در چشم کند شفا یابد دیگر هر که را چشم خارد سپیده تخم مرغ در چشم کند خارش ببرد دیگر
هر کرا گوش درد کند ماهی تازه در آتش نهند تا روغن از وی جدا شود و آن روغن را سه بار
در گوش کند راحت یابد دیگر هر که انجیر دشتی که با خون مرغ بیامیزد و کسی را که قولنج باشد بدو
تا بخورد شفا یابد دیگر هر که بوقت خفتن یک شربت آب بخورد درد شقیقه را نافع باشد دیگر هر که
عود سوخته با [illegible] با آن در برد بپزد و بر آن نهند سخت کند و بوی دهن خوش سازد
دیگر هر کرا خون از بینی نه ایستد سرگین تازه خر از گوشت و کاه گل بر سرش نهند باز ایستد
دیگر هر که را زهره [illegible] باشد سکته [illegible] را با روغن گاو بریان کنند و بر بندند تا بخورد شفا یابد
دیگر هر زنی را که بچه در شکم مرده باشد شیر سگ با انگبین بخورد در حال جدا شود دیگر و هر
زن که نزاید قدری [illegible] و پوست انار را از هر یک مثقال با انگبین بیامیزد و زن بوقت
صحبت استعمال کند حامله شود دیگر هر که زهره مرغ خانگی را تمام در [illegible] بیامیزد و بوقت
جماع بر ذکر مالد و با هر زن که صحبت دارد از عشق او بیقرار شود دیگر هر که مغز سر گنجشک
با روغن [illegible] حل کند و بوقت جماع بر ذکر مالد قوت زیاده شود و اگر بخورد همان نفع دهد
دیگر هر که آب پیاز سرخ در بینی چکاند درد شقیقه را نافع باشد دیگر هر که زهره زاغ را [illegible]
کنند

خشک کند و باید که او را بزند گر مالد قوی گردد و قوت تمام دهد دیگر ترب بشیر پیش را غرغره کند
آواز نیک شود دیگر دهن بسیار باز نکند با آهنگ شنبد بزدی مالد سطبر گردد دیگر هر که او را در جبه باشد از کسی
راحت کند و یا زیره باده گاو طلا کنند و یا روغن بزرک نیم تیاز بخورد باور نافع باشد دیگر هر که
دندان گرفت بر دندان خود مالد هرگز درد نکند دیگر هر که دندان درد کند و پیر آن مرد با خود دارد
هرگز درد دندان نه بیند دیگر هر که گوشت کبک را فصد کند بخورد و اشتها بشود و شهوت
زیاده کند [illegible] باب در اوقات بیمار شدن و ساعت پای روز و شب از گفتار حکمای مثل جالینوس
و جاماسب و بقراط و بوعلی سینا بیروز که از بامداد تا چاشتگاه سه ساعت الف و از پیشین
تا شام سه ساعت الف هر که بامداد بر خیزد و بر مزد و شش چون بود از آن هیچ علت نباشد و اگر بزیر
بود از بسیار خون و اگر تلخ باشد از صفرا بود و اگر شور بود از بلغم باشد شفته و خوب بر طاقی و روغن
بادام و شکر و عسل معجون کند و بخورد که نافع باشد و بلغم را شاشته بود و اگر بعد از چاشت بیمار شود
بیماری او از صفرا باشد چیزی بخورد که از سردی و تری باشد و قی کند نافع بود و اگر بعد از پیشین
بیمار شود هم از صفرا باشد چیزی بخورد و قی کند و دفع صفرا کند و اگر بعد از پیشین بیمار شود از بلغم باشد
و علامت بلغم آن بود که خون بسیار کند و اگر کمتر خورد درد [illegible] بود و خواب بسیار کند
علامتش سرد و کاهل و دراز ضعیف و کاهل بود و چیزها که گرم بخورد تا بلغم را فرو نشاند و علامت [illegible]
آن بود که آرام ندارد و رنگ سرخ باشد و [illegible] زنند [illegible] و روغن [illegible] بادام و زیره
و [illegible] بخورد نافع باشد و خاصیت آدمی مثل زمین است چون [illegible] زمین [illegible]
و زراعت نیکو کند و بوقت [illegible] دهقان زمین آبادان باشد و اگر [illegible] زراعت نشود
[illegible] باید که قاعده بر نظام باشد و جان و تن را عزیز دارند و خویشتن
را از چهار چیز نگاه داشت باید کرد اول از بسیار خوردن دوم از بسیار خفتن سوم از بسیار
گفتن چهارم از بسیار مجامعت کردن و از بسیار خوردن معده تباه شود و ضعف در [illegible] و معده
گرده پدید آید و سستی و ماندگی از آن باشد و هر که بسیار بخسبد گونه او زرد باشد و سستی
کار او شود و [illegible] چشمش [illegible] زندگی بکاهد و معده را زیان دارد و هر که بسیار گوید
[illegible] شقیقه پدید آید و گرده ضعیف شود و [illegible] زیاده گردد و حرارت بنشاند و از بسیار جماع
کردن روشنائی چشم کم شود و مغز تلخ [illegible] بکاهد و رعشه پدید آید و مرد را زود پیر سازد و درد
[illegible] علتها پدید آید دیگر هر که سرگین گاو در زیر دامن زن دود کند [illegible] بار نهد درد

و درد زانو را بر روی رسانند نیکو شود دیگر برگ او را بروغن با شیر بجوشانند و در گوش چکانند باد
را دفع کند دیگر برگ او بدندان درد کند شیر را با موم بسایند بگویند و در بن دندان کنند شفا
یابد دیگر برگ او را با دود درخصیه بود تخم پیاز را با روغن زرد بریان کنند و با شکر بخورد نافع بود
دیگر برگ او در جماع کردن سست بود ضد ورم و بیضه تازه و به کاسه شیر گاو دو پاره خرما را خرم کنند
و چندان بجوشانند که یک کاسه شود بخورد و بمالد که نافع باشد دیگر برگ او از سستی شکم نافع باشد
بسیار و سفیده مرغ او را از بالا انگشت بشکنند یک توله بارتنگ نیم توله سیماب انداز در بازان کو او
را از کاغذ بیخته سه چهار رنگی کیرونی کنند خشک نمایند و در پاچه کرفس الست و هر بار گاو نرخ
شود بر آورد سیماب را علیحده کرده وزن نموده نگاه دارد و سفیده را بخورد ان شاء الله تعالی
چندان قوت باه شود که ده عورت را مجروح گرداند مجرب است النوع ادویه قوت
باه و غیره که منافع بسیار دارد منفصل ذیل ساخته بخورد و بیارد دو کبوتر بر روز سیماب بخوراند
چون پرهای کبوتر بر آید ذبح نموده برگ ملکی بیارد کبوتر مذکور را در روغن بریان نموده
در ... رنگ مذکور پر کرده از دسته آتش بگوید چون خوب پخته گردد کولی در شهد بندد وقت حاجت
بخورد بعنایت الهی قوت باه مزبله گردد و ایضا ادویه قوت باه هر کسی که کند بسیار قوت
و مخلوط شود دیگر بیارد یکدرم ... یکدرم سنگ دار چینی ... همه را یکجا کرده
بوری ... یکدرم سنبل نگاه دارد و با برگ تنبول بخورد مجرب است ایضا اگر خواهد که در جماع
مانده نشود و قضیب را قوت دهد و سخت گرداند و سستی انزال و ضعف دور کند بیارد ...
یکدرم سنگ پلپل دراز یکدرم روغن ماده گاو یازده درم الراحه معجون بسازد و تمام بخورد ...
سخت کند و شهوت زیاده گرداند اگر خواهد ده عورت را ... خوشنود گرداند
و دیگر زوال گردد و مانده نشود مجرب است ایضا ... یکدرم ... با نیم انار شیر
ماده گاو بخورد سست را قوت دهد و فایده بسیار دارد ایضا پلپل دراز در ... نیم انار شیر ماده گاو
انداز دو درش ... دهد و چندان بجوشانند که از شیر ... کبوتر را در سایه
خشک کنند اما باد ... سائیده نگاه دارد و هر روز بخورد و قوت زیاده گردد ایضا ادویه
قوت باه که ... منفصل ذیل ساخته بخورد و ... الهی ...
باشد ... شود دیگر ... اگر ... بیضه مرغ را در عرق بیارد
... روغن زرد ماده گاو ... کرده ... گوشت ...

از عورت و تپ بپرسی بپاید حقنت زیاده شود الضا تخم کوبیخ تخم کوکر دو دانگ و سنا و زرنق حمله را
جمع کنند و بر روز سه درم سفوف بپاشند زمی شکر در شیر گاو و نشستی از رخنه بخورد و عورت بسیار شود الضا
بیار و یک انار پلیله کابلی انار شیر ماده گاو ابسته ماشین درم بجوشانند چند از که شیر در روی
بخورد و بعد ازان پلیله را از ساره خشک سوده و عورت او را مادر یک بساید پر از و بعد از درم ماش
ورم نبات الیخته اشتی کرده ما نیم انار شیر ماده گاو بخورد و چند ان قوت دهد که هیچ عورت را احتیاج
کرده الضا بقراط حکیم گوید که بیار و بسته و لبه و مغز او بر او در ده و و درم صنوبر بسته و دانه و شیر ماده
گاو تازه نیم من بیار بجوشانند شکر صد درم در روی از از ده بار و ز شند از بخورد قوت دهد و
بعد از ساعتی چون ز شهها نیک غالب شود کباب کو گوسفند بخورد قوت دهد که سینه نتواز
بخورد باقی عمر او را ابرار دهی حاجت بشود مجرب است الضا بیار دمشند و جاوتری و جوز بود
جوز بقل و دارچینی و قرنفل افیون بوزن نیم درم وارد و به قدر نور بر یک نیم درم و بخورد ساده بحته
شند درم حب ساند با عسل دو دانگ در هر علو بخورد وقت حاجت نکند بلوز بخورد قوت یا
و انسا ک بسیار شود الضا از مغز انار کوهی ابن الحروبی و نبات و شرحی زوی و قوت بدن تا م
و بعدی برآو دن بیار بخورد و بالای این شیر ماده گاو بخورد قوت بر تشبه خواب ستد که دیگر نمی نخند
شربت حلوا از رجب زعفران مصطکی و دو چهل اول نسیکی را جوب بیار کنند و ده لیده و از رضی
و بعد از دانگ جاکوخست و النیخته الحامد اند و موافق بخوردم بر روز بیار بخورد و بالای این شیر ماده گاو
خام بوزن نیم انار بخورد از کجوی بیها تا هم ضیان دخت ما بخورد و بر شب در روی قوت نوامای جراید رسد
کیرد و شب ده عورت جب باید شرحی زوی و بر شود از کی او کی او دیگر و در بخمه بخند مجرب است
الضا ادویه قوت باه و از فاکی به ترتیب ذیل ساز دو یک کولی بخورد بیار و زعفران یک
تا نک لونک و دانک جوز لوبه سه تا نک افیون خالص جبار تانک ... د و ورق زرخ
ما همه را علیحده ... بساید و بار جه بیز کرده و بعد از تهد توام کرده ادویه را مالیده کنند
حمیر بوده یک تا نک زنیمه ادویه گرفته ده کولی بیند و یکی بعد از طعام بخورد و در جماع بیاید
امساک بر کننه اند که تا ثر شب بخورد و خاص شود مجرب است الضا ادویه قوت و اقرونی
استخرج و نیز و شیر وجود و عرده شاخ گشتبز یعنی دینه و زن وده بوله نیم خام و نیم بریان نموده
بکیرد و سیده که بخانه بیا دیان تی باشد بوزن هیچ بیلوله این هر دو را علیحده ساشده یار جه
بیز باید و یکی گرده بوزن یک هم بیلوبی بو رکی بسته نماید و یک پو رکی از یله و اثار شیر ماده

انزوخته مخلوط کرده بخورند و سه روز از بادی و ترشی پرهیز نماید الغرض از دوا قوت باه و امساک
بیارد یک جائفل خالی کرده از افیون پر کند بعد از آن در میان دیستوره پر کرده مقدار یک انگشت
گل لیپ نموده در زیر آتش بگذارد چون جائفل مذکور سرخ گردد بیارد سونهته یک بهلولی برنج
بوزن یک بهلولی سیل بوزن نیم بهلولی و دارچینی بوزن نیم بهلولی جاوتری بوزن نیم بهلولی لونگ
بوزن نیم بهلولی الائچی کلان بوزن نیم بهلولی این همه را کوفته پارچه بیز کرده همراه جائفل اسل
نماید و در رس توست حل نماید ماده باشد و آنکه از جائفل بیرون آورده باشند آنرا زرد و مقدار
کنار رسیده کولی بندد قبل از جماع یک کولی بخورد امساک و قوت باه و شهوت رسیده زیاده شود
الغرض از دوا قوت باه و شهوت رسیده برون و بندد کشاد بیارد شیر ماده گاو یا ولایت مایزه در آن آش
بوزن نیم بهلولی قند کهنه بوزن دو بهلولی روغن زرد گاو یک بهلولی موچرس نیم بهلولی
اول ازان در آش برادر شیر اندرخته آتش کند بعد ازان موچرس آنرا زرد بعد ازان قند کهنه آنرا زرد
و ازان بجه بگیرد و آنرا و قیلنکه ترتیب حلوا کرده در روغن زرد چون در آید که ازان توان خورد ازدکر
تر و ازان سیر کرده بخورد و اگر چهار ده روز لیاغه این قدر بخورد قوت بسیار حاصل شود دفعه
گردد الغرض از دوا قوت باه بیارد جائفل و یک ماشه موچرس و یک تا یک ملو جوبیل ازان
برگ تنبول سائیده قرص از آن را ده کولی بندد و بعد از آن بخورد قوت جماع یک کولی بخورد
و امساک زیاده گردد هرگاه خواهد خلاص شربت بخورد الغرض از دوا قوت باه بیارد جائفل
از اندرون خالی کند اول یک ماشه افیون خالص در آن آبدار زرد و تخم آنرا از افیون بندد
بعد ازان در میان دهتوره خالی کرده جائفل مذکور را در آن نهاده بالای دهتوره لیپ کنند
و در میان آتش اندازد تا یک ساعت بیرون بیارد بعد یک من تر کرده در میان آن سنگ
کجنک جائفل مذکور را نهاده از روغن زرد بریان نموده همه یکجا سائیده بعد از مرج کولی
بندد وقت جماع بعد از طعام بخورد امساک و قوت باه زیاده گردد بعد از ترشی پرهیز
نکرد الغرض از دوا قوت باه یک اثار دلبل و زردی و دو اثار شیر باشد نرم چیزی بخورند
که تمام شیر بخورد بعد ازان آب آن را کست بالاتر برود نرم با نبات بخورد جان شود
که شده عورت را خوش شود کنند الغرض قوت جاری باشد و از بون ... باشد
سفیل ذل ساخته بخورد نیکو شود مجرب است الغرض تازه بوهیله یا و اثار دیگ اثار
نشاسته گندم یا و اثار است گرچ سوصله نباه کا مراج سنگ سرخ روغن زرد یا و زنجبیل

سوم و نیلوفری برین سه را یک جا کرده در روغن بریان نموده علی الصباح بخورند و از بادنج و ترشی پرهیز نمایند
الفاظ دویه مردی که کم شهوت بوده باشد که بطلق از کار رفته باشد یک عدد بخورد بعنایت الهی
در رگ عقبه به شود مجرب است معجون روغن تخم بیلوی شروانه تخم بیلوی کوکنار و تخم بیلوی بالنگ تا تخم بیلوی
چهار را یکجا کرده خوب بساید بورۀ سفید بجای برابر در یک ... بخورد بالای آن شیر تازه گاو بخورد
هر گاه برای قول ... که موصوف باشد بعد از فراغ بول ... گرم ساخته بگذارد بعنایت الهی
مرد ... از جهت ظاهر گرفته شد الفاظ ... سماق جوز ... تخم ... کافور ... سفید این
همه را برابر گرفته حل نمایند در ... بالا چون ... دعا ... که ... گرم ... ولد
مجرب است الفاظ ... زوم ... سفید ... آیت ... الملک
است فاذا جاءوعدربی جعله دکاء وکان وعد ربی حقا الفاظ دویه ...
... بگیرد و بخو ... شفا ... یکجا کرده ... بخورد ... خلاص ... خوردن اوراق
... الفاظ ... حیض ... شده باشد این ... بخورد ... حجت
... هر رگ بیلوی ... سیر ... شده فتیله ساخته بالای آن پارچه
... در ... اندازد و ... زعفران ... باشد ... مرد ... گرده
... فتیله ... سوزد ...
... جماع ... شب ...
... فتیله ... گرم ... کمال شده باشد
... الفاظ ... حیض ... ماه ... باشد
... طلا ... که ... جماع ...
... مجرب است الفاظ ...
... ریشه ... جماع ...
... یک ... الفاظ ... کافور ...
... جماع ... طلا کند ...
... انزال ... الفاظ ... طلا ...
... نرگس ...
... سرکه ... جماع ...

ازین ادویه پستینه جماع کرده و در شود و در مساک ارکرد و مرد بی شوقی کرده و اکر مردی که شکسته باشد درست
کرده مجرب است الیضا ادویه پرمیوه چنانکه بیارد دوشت بوزن پنج تا بلولی شیر ماده کاو دو و دو
مذکور بر شیر حل سازد و پنج شش مرتبه تا پاره خشک نموده بهار بخورد و در زیر شب و بادی سر بشر عاید بعنایت
الهی و در یک هفته صحت کلی حاصل آید مجرب است الیضا ادویه قوت باه و شهوت بیارد و پوست درخت نخیل
با رنگ رشته تا کند نیمه ازین و نیمه آرد برنج معتدل بسته توله یک جا کنند و در روغن ماده کاو و بکری بسته
بریان کنند با مکس بیرون بخورد دوشت بسیار شود چنانکه عاجز آید مجرب است الیضا ادویه قوت باه
بیارد که سیر ببیل و برزد در دو تا شیر ماده کاو اندازد و با آتش نرم چندان بجوشاند که تا شیر
در جوز دهد ازان ببیل مذکور را در سایه خشک کند انگاه با مثل سوده شود آتش باریک کرده با نیم آثار
شیر ماده کاو برازد سه درم ببیل مذکور روغن شش درم نبات بیابد بخورد چندانی قوت شود که بر زن سی
دو معورت را خوش شود کند الیضا ادویه قوت باه و چون خروس عقد با شهد یکجا کنید و بر آتش بجوشانند
تا بکلی بکر التخنه شود نگاه دارد و بوقت مجامعت قدری ازان در دهان کیرد چندان امساک و قوه
دهد که ان عورت دیوانه او شود الیضا علاج دیگر زهره خرگوش بر حشفه مالد با بر زنیکه مجامعت کند
عاشق او کردد الیضا ادویه لذت مباشرت و ذوق مجامعت بیارد قرنفل و زعفران و دار چینی
و جوز خرما هر یک یک درم و قدری مشک این همه را حک ساید و بعد ازان خمر شهد خالص بیامیزد
و بعد نیم درم غلوله سازد و بوقت مجامعت یکی ازان در دهن گیرد و چندان لذت دهد که
در تقریر نیاید الیضا ادویه آنکه عورت مرد دیگر را در خانه نبرد بیارد و بریان کنند و خشک
سازد و در شش کنند نگاه دارد و بوقت مباشرت قدری با شهد التخنه بر حشفه مالد با بر زنیکه
صحبت کند ... در شود الیضا بنویسد و اثار ازین حقیقت کند این بیت حروف بر حشفه تا حقیقه
بنویسد و مجامعت کند ازان عورت بسته شود حرف این است اکرذع هو دس ...
همین حروف با از جانب بنویسد و مجامعت کند ... کرده الیضا ... مالکان بر حشفه مالد مجامعت
کند هیچ مردی بر ان عورت قادر نشود الیضا بیارد ... زمین خشک کرده بساید و بر ...
عورت بمالد ... بر ان عورت ... الیضا ادویه قوت باه بخورد بریان ... کرده ...
پنج درم یکجا کرده بوقت ... بخورد ... قوت باه ... الیضا ...
خشک نموده هر یک دو درم بساید ... شیر ماده کاو ... بخورد ... تیزرت
باید الیضا ادویه قوت باه بیارد پنج ... خشک ... بساید و پاره ... کرده نگاه دارد ...

دیگر روز چهار درم روغن با نیم رطل شیر تازه گاو خام بخورد و هوست ماه بیفزاید الیفا بسیار کند و بسیار
حمیره کرده بنوزن خشید ام کوبی بسته نگاهدارد و یک کوبی از او بخورد و در هر حرف خوردن کرده انجا بنارد خشک بزرع
و زرد آتا بیل از زرشته کرده شدن نرد کوبیده و یک بزید خرد دیگر بخورد شدید و مال انرا خوب کوبند و نرم کنند و
صاف نموده در یک انار روغن زرد گاو دهان ناید که خوب بیل کرد و فرد و زرد روغن را علیحده دارد
و مرغ را طابخوره بنار بعو مرغان زد ازاحینی و مرغ نیابد و سیل همه را بشرح بو نکند نصف کیلو روغن حوزر بو سه بادیز
هو صبا لیاه بو نیلا تکه پلینی پرکنند بو نشته شاد ابر ماد ابو د و ابغضه را اوزان هر از برکرده بند سیاحته
همراه مرغ مذکور در باد و بادسته خوب بکوبد و از بالای آن روغن مذکور ریزد ازرفه خمیر کند و بنیز هم ز نار شنید
انداخته غلوله بند و در نگاهدارد و در بنگام سرما یک کولی بخورد باد و اگر از کار رفته باشد ز هر بوحوان کرده
و در بکوره دیگر از قوت باید درست الیفا باد خراطین تسحوده هزیشده و از نار در رک سبوده
پرکنند و زیر سبوه سوراخ باریک کرده و سر پوش نهاده بر چهار طرف آتش دیدار یا جوکه بیرون آرد روغن
گنند روغن خاصیت سماب کشته دارد و یک بیتر زر و شست بر ان رکدارند بخورد و دو شهوت
و هوست بربسته کرد و که تا سه روز خوردن بنارد هم چنان نیم عیان بکند آنه بحد سه روز بر الت بمالند
تند بسنج خوانسند بحب است الیفا اگر دیا ت عورت و یا ان از عورت جاری باشد بسیار دیموی
کوبند در رفت بلدس و یک پیلولی روغن تازه گاو در نیم پیلولی باید و بر سر را آتش کرده جیار بخورد انشا
الله تعالی در بنفته بشود الیفا هفت عو شهوت و سیدرن منی منفصل دل سازد در بخورد
سیند طپیل نگاهدار باو انار سیده سنبلنا زه یا او انار خاک سرخار بقیدان باد نهار شکر چینی باد و انار بیک
کف دست هر روز بخورد از بالای آن کمیز برنج بسیار انی بخورد اثر بادی و تر شی پرهیز نماید الیفا دروع
ارزار بر نیو بعاد دکولیده و یا شاخ و برک کوفته و پارچه سبز نمود بر انرا زن بیمار بیاید تو هفت انار
نبیند بخورد تا نیفت الیفا دل بخورد عنبر یک درم یک درم انراد و اروند ایدر شنه یک دو
بیاله دست انداز ده درشب نگاهدارد علی الصباح دل را از پارچه گذرانیده باز در دل مذکور را با یک
و نیم درم دانه کوکنار سائیده از پارچه صاف نموده علی الصباح باشد قدری است دیگر انداز دو ولاله در
ریت قبل که باقی است و شیر تازه گاو انداز دهد تا قدری شیر حینی آنرا رفته پارچه سبز نموده بنوشند
تا یکجفته بشود الیفا دو بشوت و سیحنتی ذکر ملکه کم شهوت باشند منفصل دل سازد و بخورد در یکهفته
خوب حال شود جوز بویه که در آب عرق شود در نحو ال لوزن یک پیلولی باد بالا خاد بری الیفا
عنبر ذره جاوتری حیرت خانکی این همه ادویه را در یک جوز بویه در بز جیرت پرکرده مستحکم دو حقه در روغن

و زرد عفن ها و فکاد بریان کرده و بشهند نگاه دارند اگر بول زنان بسیار شده باشد بگیرند هیچ و نگاه بخورد
و زرنیخ و بابونه و بزر دیگی عورت پرهیز نماید تا که تشنه و اگر بول زنان بسیار باشد پس بگیرند [illegible]
[illegible] چنانچه حال عورت چند مرتبه از مزاج مرد غالب کرده چنانکه مزاج عورت در ظاهر سردی و خشکی
و در باطن گرمی و تری و مزاج مرد بر عکس زن و الفت نتوانی عورت افتاده است و الله مرد نتواند
[illegible] مرد چنانچه است و [illegible] عورت [illegible] ظاهر [illegible] معلوم شد که عورت [illegible]
غالب است پس مرد را باید که خود را از صحبت منی امساک کند تا پرقوت باشد و سست نگردد
و آخر عمر [illegible] بیند و بیزار گردد چنانچه جوهر است علم و هنری است لطیف بسیار محافظت از آنها
کوشیدن چنانچه زنست که نهال گل را آب دادن [illegible] وقت با اعتدال باید کرد چندانکه
ماند گردد و شهوت ساختن با حلال نه حرام و در شهوت مواصلت ساختن با زوج خود است
نه با زن بیگانه بنابر این چند فصل برای قوت باه و لذت مباشرت و ساختن عورت است در
[illegible] زده تا طالبان این علم را فایده از آن و منفعت بسیار رسد تا عورت را مطیع خود
تواند ساخت حق تعالی جمیع مخلوقات شهوت داده است و برای نسل لذت زیاده
نهاده اگر نسل خواهند یا نخواهند بطلب آن لذت جماع کنند تا از و نسل حاصل شود و دلیل چون که
گویند که روح در بدن به شهوت منی باشد هر گاه است منی نماند جان بدر رود و دلیل می آرند که
هر گاه مجامعت میکنند سست میشوند است و در از عمر باشند اما حکما اتفاق کرده اند که مجامعت
با اعتدال باید کرد تا از فساد احتیاج گردد و اگر نکنند منی در تن زیاده گردد و در جای [illegible] چنانچه
اندام گران و خشم بر مرد غالب آید و فکرهای فاسد پیدا شود تا کار به درجه رسد که مردم را
بمالی خولیا کنند اما حرکت را قوت باید و قوت باه از ادویات حاصل آید — فصل اول
در قوت باه و ساختن ادویات و معجونها بسیار دانا خواه ذکر فستق و تخم [illegible] از هر یک
بیست درم و فلفل گرد و تخم ترب و مغز تخم [illegible] و مغز تخم کدو [illegible] از هر یک دو درم [illegible]
خام در سفید و جوز [illegible] از هر یک [illegible] درم قرنفل چهار درم [illegible]
دار فلفل [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] سیاه و [illegible] سفید از هر یک [illegible]
درم جمله ادویه را کوفته بیخته [illegible] وزن این جمله ادویه نبات سوده [illegible]
چند ادویه خارج نبات شکر سفید [illegible] سوده [illegible] قوام [illegible]
[illegible] تا معجون گردد [illegible] هر روز بکار برد چند این قوت [illegible] حاصل آید که [illegible]

به جز یک عدد ورق کیسان را آشامند که از افراط جماعت قوت باه ساقط شده باشد و ضعف در اعضا حاصل
شده باشد تو عدد شکر بیارد اخوزن جوز سالی و لیاسن یعنی جاوتری و جوزبوبه از هر یک نیم درم تخم بنگیها
و سعد کوفیه و دارچینی و قرنفل از هر یک چهار و نیم درم کبابه و دارچینی از هر یک نیم درم مشک نیم آثار
ناکرده حولی بوت حسی کاسنی از هر یک چهار و نیم درم انگشت زرنج زرگ سیر و روغن ستور نیم درم که همه
ادویه را کوفته بیخته در شهد خالص معجون سازد و بقدر طبیعت بخورد قوت باه بیفزاید اشتها صاف
شود تو [illegible] زعفران و کبابه چینی و دارچینی و خولنجان از هر یک شش درم مصطکی و سندی
و [illegible] و قرنفل و جوزبوبه و [illegible] اخوانی و لیاسن و بندالبنج و [illegible] از هر یک چهار درم
کوفته بیخته در شهد مضاعف در آن همه ادویه معجون سازند بقدر مثقال بخورد بسیار نافع است رنگ
چهره روشن کند و طعام در هضم کند و قوت باه بیفزاید و [illegible] ایضاً که هم از آن تو عدد سیراکی از جواهر
محمود بیارد جوزبوبه و لیاسن و قرنفل و دارچینی و خولنجان و کبابه چینی و عاقرقرحا و فلفل دراز و سندی
جائفل و تخم کندز و زیره کرمانی از هر یک سه درم محمود و لوبان و زعفران و مصطکی از هر یک [illegible] درم
مشک یک درم کافور یک درم جمله یکجا بکوبند و جامه بیز نمایند و برابر ادویه وزن [illegible] اندازد و دو چند
ادویه شکر ترکی بیامیزد و وقت حاجت بقدر طبیعت بخورد و بالای آن شیر برنج و میوه تر خورد
بسیار نافع است و شاید اگرچه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و از حضرت
امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ع این ادویه [illegible] این بسیار است [illegible] نوشته
بود که سوداوی و صفراوی و درد معده و درد سینه و درد پشت و قولنج و درد دندان و بوی دهن و بوی
دماغ [illegible] دفع کند و قوت باه بیفزاید بیارد اخوزن و سندی و مصطکی و کبابه از
هر یک دو درم و [illegible] جوزبوبه و [illegible] از هر یک یک درم و دارچینی خولنجان
و عود خالص از هر یک دو درم مشک خالص یک درم این جمله را کوفته بیخته نیم چند آن در شهد خالص
اندازد [illegible] در جای [illegible] نگاه دارد و هر روز
یک درم بخورد بسیار نافع است [illegible] گوشت [illegible] کرده
[illegible] گوشت [illegible] گوشت
[illegible] بسیار
[illegible] مرغ سرخ رنگ [illegible] نگاه دارد [illegible] غلوله خوردن دهد
[illegible] آرد گندم با روغن ماده گاو [illegible] باشد مرغ را در جای نگاه دارد که [illegible] در

در قطر آن مرغ نیابند چهل روز همین قسم ریت و دانه میداده باشند تا که جمله غلوله را بخورد و از
چهل یکم آن مرغ را بسمل کنند و چون او را الحال پر زرد و سر و شکم او پاک کنند بعد از آن در روغن
بادام گاو بریان کنند و بخورند بار احد اساحه گوشت او را بگویند و بسیار دخوز نوبه و تخم شلغم
سوکیه دلیانس و سپند سوختنی و بذر السیخ و نبک لیمون و تخم کنند و تخم ترب و تخم تره و موصلی
سیاه و موصلی سفید و شقاقل ریز کنند و امر کنند دو درم حب و کبابه چینی و سنبل و زنجبیل و
و بلبل دراز و قرنفل و مصطکی و سندی دو شمند زنجبیل موجرس و صمغ طلق کشته و ترب
کشته نلح گسته و زرین و نقره کشته از ترکب سلطان درم همه را سائیده در جامه اهل کی نهند
در شیر برک شتول سفت بیاید وراده بار کوشت مذکوره یار کرده در شعید آنرا از دو چهل روز در
انبار کندم نگاه دارد و بعد از چهل روز هر روز دو درم غلوله بخورد و بالای
آن غذای برنج سائیی و روغن زرد و شوربا و گوشت تازه تناول کنند در چهل روز چنان قوت
بادام گاو
بخشد که پهلوان گردد و هر روز ده عورت خوشنود کند و اگر پیر بخورد پانزده ساله شود دیگر حوا
جوزه پیر نگردد نوع دیگر بیار دعو قره موجرس و موصلی سیاه و سفید و بهمن و نان الصابر و حاز
اندرجو
جمک و حبه کابلی و بندک ستان حرکوخ و اوتنکن و تخم قل و تخم بکیارزه و کبابه چینی زنجبیل
هر یکی بوزن برابر کوفته بیخته یکجا کنند و دوچند او بهشکر تر نبات بخورد هر روز یک مثقال
بیار بخورد و خوش باه بیفزاید کرنشته دو عورات را خوشنود کند دیگر بیکنی را در خاکستر
در آتش نرم پخته بخورد قوت باه بیفزاید نوع دیگر چهار ده شونمکیه که بکدرم
نبات سنتدرم رسیده دو درم سندی یکجا کنند و چهار درم ازین بخورد و بر شید جماع کند پا انده بخورد
بیخ عضوی نوع دیگر بیضه مرغ بخوزه نبیل کرده سندی و دو زرچنی و تخم تره و تخم ترب
از هر یک نیم درم در بیضه مذکور حل کرده هر روز بخورد ده عورت خوشنود کند دیگر جهت زیاده
شدن آب منی صمغ و شکر و سنبل بوزن برابر بخورد آب منی زیاده شود دیگر جهت قوت باه نمک
جواکهار دو درم زیره سفید یکدرم بلبل کرد یکدرم ریکوزه خالص یکدرم همه برابر بیش کرده یکجا کرده
به غلوله سازد هر روز بخورد نافع آید اگر کسی را از افراط جماع ضعف شده باشد و ضعف
دستش کم حاصل آید و شوربا رفتن آن علاج کنند بیار بیخ کسبر و شیر بادام گاو هر یک
سیر آورده از نار شکر در میان انداز و بر روی آتش نهند و جوش بجنباند تا قوام مالا
به بند و چون حریره شود فره دارد بخورد تا یک ساعت سخت باشد و قوت حاصل شود مجرب است

دیگر بیخ سیر شیر و بنفشه و ثمار از کدو هاش چون حریره پخته شود بخورد و در وقت باه بنوز الا نیو غلا کیلا ولیده با سفنج
و صمغ و سنبل و تیکر سرخ روغن مستور و شهد خالص بر یک بسته ام این همه را از آتش گرد و یکجا کنند و بخورد
و بوقت خفتن بر یک کاسه شیر ماده گاو بیاشامد بعد از آن چیزی طعام نخورد و سعادت درون را خوش کند اگر کسی را
شهوت بیکار شده باشد ... معده و معجون مربع دو درم بخورد باشد ... روی آن بگیرد و بخفتد گره
بیاید در آتش بریان کنند و در وقت سوخته ابزار از بالا دور کنند و دو رک سیر ولیده بخورد بریان دو دانگ
سیر روغن مستور و دو بار که سیر شهد خالص دو دو رک سیر اگر نتوانند شیر تازه بخورد و نیت روز
در وقت یکسال حاصل آید دیگر حلوای قوت باه از زعفران پخته شادی و طلب بسیار گیرند و تخم ابزار ...
و دل را قوی گرداند و صحت را سود آید و طبع خوش و رادو و رنگ روی زرد نشسته کنند بسیار دو عود
و بلوط و قرنفل و جوزبوی و سنبل و عود و فرنجاد و حوتی ... و زنجبیل و دار چینی و مصطکی از هر یک
شش درم جمله او را کوفته و بیخته بعد از آن شکر تری ... قند سفید و درم آب در ده کرسه ...
چون بقوام آید او و بار ابزار تخته ... مغز بادام ... پاکیزه کرده سفید ... شهد ...
چون بقوام رسید بر تخته ابزار حبه ... کنند و ... شود بعد از آن برکاسه کرده نگاه دارد
و هر روز بوقت طلعت بخورد و فواید بسیار بیند نوع دیگر حلوای چوب چینی ... چوب چینی عرق ...
... صحیح ... شیر ماده ... و چون ... درسایه خشک کنند و ... حلوا ...
بیار و جوزبوا و ... و قرنفل و دار چینی و کبابه چینی و عود ... و مصطکی و ... شش
... درم ... حمله او ... قند سفید ... حلوا ... بخورد و ... از قوت باه
... و ... الزام ... باد ... رنگ ... روغن ... دفع کند ...
... قوت باه ... رنگ ... اضاف ... تمام ...
... و چون بقوام ... تخته ...
بعد از آن ... بیارد ... و کبابه چینی ... جوزبوا و جوزتری و کافور و زعفران
بوزن ... یکجا کرده ... کند ...
... و ... ابریشم ... بیرون ... دست ...
... بیرون ... تمام ... نگاه ...
... شکر تری ... اسپید ...
در ... داخل ... جوزبوا و جوزتری ... و زعفران و تخم ... و ... جوزه
وبقیه

و قرنفل و مغز قرطه از هر یک سه درم کوفته در ده سیر مربای انبه بیامیزد و بخورد و مقدار خورش
طبیعت نافع آید و قوت باه بیفزاید نوع دیگر در غذا اینکه شهوت را بیفزاید و رقت منی را زیاده کند
در طعامی باید و در وی سه خاصیت باشد گرمی و تری و نفخ اگر در غذای مغز و این هر سه خواص
مرکب شود بهتر و الا به ادویه دیگر در آن باید انداخت تا این هر سه چیز حاصل آید و این هر سه
خاصیت در نخود بتمامها یافته میشود و در ماهی تازه تری است و در پیاز خام گرمی و نفخ است
پس ماهی تازه بریان کرده با پیاز خام بخورد و غرض حاصل آید و جمله غذا باید [illegible]
[illegible] هیچ گوشت گوسفند و نان فندره و روغن ماده گاو و شتر باره و گوشت [illegible]
و گوشت بره و قطا فربه و [illegible] برنج و طاهری و شراب و زرده بیضه مرغ خانگی و بیضه
مرغ [illegible] گنجشک این جمله گوشت ها با پیاز خام بخورد و قوت عظیم حاصل
آید نوع دیگر در ادویه امساک [illegible] سوخته و قرنفل از هر یک سه درم شکر تری [illegible]
بعد از طعام نماز عصر بخورد امساک شود دیگر این تعویذ بر کمر بندد از حضرت سلیمان علیه
السلام [illegible] بنویسد و در کمر بندد و از امساک حاصل شود مجرب است شک نیاورد
تعویذ [illegible] دیگر [illegible] بیرد و [illegible] کند و در جامه
[illegible] روغن [illegible] چراغ کرده فتیله [illegible]
روشن کنند [illegible] چراغ [illegible] چراغ
را [illegible] جماع کنند هرگز انزال نخواهد شد
دیگر [illegible] سه درم [illegible] بخورد و بعد از آن [illegible]
داده [illegible] جماع کند و [illegible] امساک شود نوع دیگر اگر [illegible] در رحم [illegible]
و در کمر بندد و [illegible] انزال شود [illegible]
[illegible] نوع دیگر در لذت مباشرت [illegible]
[illegible] زن [illegible] لذت باید [illegible]
نوع دیگر [illegible] لذت [illegible]
[illegible] نوع دیگر [illegible] برابر [illegible] درم [illegible]
[illegible] از جماع [illegible] جماع کند [illegible] لذت حاصل شود [illegible]
[illegible] شوند و زن تا زنده باشد [illegible] آن مرد گردد مجرب است نوع دیگر [illegible]

بیار در زنجبیل بکوبد وهم عاقرقرحه نیم درم قرنفل یک درم در ریسمان سوده بر قضیب طلا کند و زمانی توقف
نماید تا خشک شود بعد از آن جماع نماید الت سخت محکم شود و لذت تمام حاصل آید نوع دیگر
عاقرقرحا بارتک سوده با برگ طلا کنند لذت بسیار از جماع حاصل شود دیگر کبابه کافور اصلی […] سوراخ
ذکر بعد جماع بکنند لذت بسیار ببینند نوع دیگر بیار دسر در روغن کتان بجوشانند و آن روغن را
بر آلت طلا کنند سستی دفع شود نوع دیگر سستی ذکر بچند وجه است اول آنکه اگر منی ضعیف
باشد علامت او آنست که قضیب و انثیان سست و برگرده باشند و سخت نشود و بیرون بود که در
سر با جماع نشود اندک دو گاه گاه بعد از جماع سر ذکر نشود و علاج او آنست که مغز سر گوسفند
بخورند و چهار مغز چلغوزه تر و حبوب و بادام و پسته و معجون اطریفل بزرگ بکار برند نافع آید
اگر دل ضعیف بود علامت او آنست که در حال مجامعت کردن گرم آید و نرسد یا در وهم افتد
و از آن سبب مجامعت نشود اندک دو اگر در حال مجامعت کردن گرم آید و ذکر سست گردد و حاجت
گاه […] باشند و قضیب باریک گردد و در بر ما ضعیف تر باشند و در معده هم گرما اندک شود
گردد علاج وی بحیز باشد که دل را قوی بگرداند ضابطه عنبر و زعفران جوزبوا و زعفران و مفرحات
و شربتها بکار برند تا دل را قوی گردانند و قضیب را از روغن خیری چرب نماید و نیز تخم […]
در روغن کنجد بریان کنند و بر قضیب طلا نماید سخت شود دیگر علاج سطبر کردن و دراز گردانیدن
قضیب زیرا که اگر قضیب دراز نباشد بزرگ و آن عورت نرسد حمل نگیرد و علاج سستی ذکر اگر زیره
گاو در را تا شیر […] در قضیب مالد تا گرم شود تا دستی بیند چنین کند سستی ذکر دفع شود
دیگر علاج سطبر کردن قضیب بیار ذخر […] و قوت […] بیارد عنبر تازه بر ذکر بمالد بعد از آن
قضیب را به شیر بز تازه بشوید هفت روز چنین کنند سطبر و دراز گردد دیگر بیار […] بیل
و نفط و […] بازرگ سوده با پیه گاو و پیه بز و زنبالید تا گرم شود بر قضیب دراز
سخت گردد نوع دیگر بیار روغن کنجد و […] تال […] سنبل و […] که در برگ گل چالی دگونه
هم ادویه یار را یکجا کرده بر قضیب طلا کنند دراز و سطبر شود نوع دیگر بیار دیبل و دراز […] بند
یکجا بکوبند […] بر قضیب طلا کنند بعد از آن شیر تازه گوسفند بشوید سطبر گردد دیگر قوت
باه […] نوع دیگر بیار کتانی بخورد کوفته است از آن بستانند […] و دل قضیب را
در روغن […] عرق کنند و ساعتی […] کتانی عرق نماید و […] ساعت
دیگر هم چنان […] قضیب سست سخت گردد […] دیگر بیار […] روغن […]

در رویش بسیار بمالد بعد از آن قضیب را در زن دربرد نگاه دارد بسیار سخت و قوی گردد
نوعی دیگر پیاز و تخم ترب دو درم و تخم پاره مرغ هر یک چهار درم با روغن کنجد بجوشانند و بر ذکر طلا
نماید سستی را دفع کند نوعی دیگر انگوزه مقدار دانه عدسی بر سوراخ ذکر نهند فی الحال شهوت
شود نوعی دیگر دراز گردن ذکر پیاز و انگوزه دو درم و الکیمیا چهار درم با پیه بز بگداز ریخته بر ذکر
بمالد دراز گردد و قوی دیگر زهره خارپشت را با روغن گاو بمالد در قضیب طلا کند
بعد و پانس باید گرم شود اگر تا سه روز این عمل کند سطبر و دراز گردد و سخت شود نوعی دیگر
در کوتاه کردن قضیب بیار پوست انار را بد و در روغن سرکه بجوشانند و نگاه دارد چون
متواتر بر ذکر بمالد کوتاه گردد نوعی دیگر در واسق اندام نهانی مردان که هر سه نوع است شش
انگشت و نه انگشت و دوازده انگشت و آنچه از این زیاده شود بکار نیست بدانکه شش
انگشت را ارنب یا اسپ گویند و نه انگشت را گاو گویند و دوازده انگشت را اسپ
نر گویند و علامت شناختن آنست که هر مردی که شش انگشت است و در شنیده باشد
چشمهای او فراخ و دندان او مانند مروارید و چهره سر او گرد باشد و دراز و هموار و کف
دست و انگشتان دست ثقیل باشد دیگر دستری سخن بود و موهای سر نرم هموار گردن نرم اندام
و در انها کم و ساقها هموار شعبه نه بسیار سطبر نه بسیار باریک سبز اندام مربها کثرت رغبت بسیار باشد
و بر جامه و لطیف و بوی خوش رغبت باشد و صاحب دولت و باشکوه بود و کسی را در نظر نیاید
اتفاق او خوشنود بود و پیوسته خندان رو باشد و علامت مردی که نه انگشت است بلند بود و چهره
سر او بلند باشد پیشانی چشمها بر آمده و سطبر گردن و کتفها و گوشها سطبر هموار شکم و پهنا
برون آمده سر اندام در زیر بغل گوشت بر آمده بازو دراز و سطبر و بالعکس او سنگین و هموز
و در خاطر او هموار اندیشه نیکو دارد و در وقت زمین بر شکل شیر راه رود و دستری سخن و خوا
خرد بود و کارهای خیر بسیار کند و صالح و نیک نام بود و غیبت نکند درست باشد و در آخر عمر راحت بسیار
ببیند و با هر عورتی که مباشرت کند او را بسیار دوست دارد و زر اغلب باشد و علامت مردی که اندام
دوازده انگشت باشد چهره سر او پیشانی فراخ و گردن خورد و گوشهای سطبر موی سر بسیار بود و
دستهای سطبر و بازوها و رانها سطبر باشد و خشمناک و استخوان درشت طعام بسیار خورد و
خواب بسیار کند و سخن سخت و درشت گوید و در مباشرت رغبت بسیار باشد و آب او زود در رگ کنده
بود و در خاطر اندیشه‌ها بد کند و بسیار مکار و غدار باشد علامت درستی و درازی آلت مرد و عضو اندام

اندام نهانی عورت چهره سر دو انگشتان دست بشمارد و بداند که بمیان فرج و درازی و عمق چون خواهد بود درست
در است از مرد و دست چپ از عورت والله اعلم بالصواب   فصل بیستم در انواع جماع بدانکه
جماع بیست و چهار نوع است اما نوع که از زن است بنی بیرون نیاید زبان دراز و ملتقای [illegible] فتق
و بیمار که بیمار باشد و درد پهلو و پرنیو و سوزاک و غیره پدید آید پس از جمله انواع جماع بهتر همان است
که مردم معمول دارند دیگر نوع در میان بستن و گشادن مرد رگ موشک بر زانو زن دراز در بندی که [illegible]
بگیرند و برگشته گوشت از درون از آنجا که شکسته کرده باشد [illegible] در پوست
مذکور را از زن پوست و دور کنند کشاده شود   نوع دیگر بیمار [illegible] در میان گنجد [illegible]
که خوردن [illegible] شهوت [illegible] عورت قادر گشتن شوند   نوع دیگر بیمار در استخوان
[illegible] کنند و استخوان [illegible] سوراخ کنند و در زیر بالش بر کسی [illegible]
او بازی کنند مجرب است   نوع دیگر بیمار در ریسمان بار بسته و نام زن که خواهی بروی گره کنند و این
آیت را بخوانند و در حال بسته شود و دعا این است إنما أمره إذا أراد شيئا
أن يقول له كن فيكون فسبحان الذي بيده ملكوت
على شيء وإليه ترجعون بعد که کند بسته گردد   نوع دیگر علاج مرد گشادن
[illegible] نویسد و [illegible] آیه بر زان روایت بنویسد [illegible] بر زان چپ بنویسد
بالحق [illegible] ده و با عورتی که حلال باشد فراهم آید [illegible] فاد شود
[illegible] و اگر [illegible] نباید بره کار شود   دیگر در معالجه عورت و گرفتن حمل و کم شدن
شهوت عورت و انزال از عورت کنانیدن و این مشتمل بر سه فصل است   فصل اول
معالجه [illegible] جز مانع حمل عورت است   اول باد   دوم آب زن که از آب [illegible] بیشتر
چهارم [illegible] عورت و از کوته باشد   چهارم آنکه چون حیض بسته گردد   پنجم آنکه
[illegible] بایه شود چنانچه آب منی مرد در [illegible] شود   ششم [illegible] و غیره باشد
علامت باد آنست که بعد از وصال مرد سر زن درد کند علاج او آن است بیار [illegible] و سیاه
و زیره [illegible] و زیره [illegible] جمله را یکجا [illegible] کرده در [illegible] کنند و بعد از آن [illegible]
[illegible] بر آتش نهند [illegible] در رود و [illegible] یکبار [illegible] کنند [illegible] باردار شود   دیگر
علامت آنکه آب زن [illegible] بر [illegible] که چون آلت مرد [illegible] درون شود
زن [illegible] مرد [illegible] چون مرد از حرکت فارغ شود آب عورت [illegible]

و عورت را درد پهلو پدید آید علاج او آنست بیارد هلیله و بلیله و آمله و صمغ عربی بوزن برابر
یکجا آس کرده با زهره گاو در مغلوب شافه کنند و در فرج مرد آرد و بعد از دو یا سه بیرون آرد
نیز دو یک شب بر رود و از فضل الهی بارور شود دیگر علامت آنکه رحم وی از گونه شود همچنین است
که چون مرد از مجامعت فارغ شود آن عورت را درد پشت پیدا شود علاج او آنست بیارد زهره
زاغ نر و زهره زاغ در پای و قرنفل و سان بیر بوزن برابر آس کرده در پشمینه ساخته در فرج
اندازد و بعده با شوهر فراهم آید بار دار شود دیگر علامت آنکه در فرج لحم زیاده شود که چون
از مرد آب منی جهید تمامی از فرج عورت بیرون آید و بعد از جماع ناف عورت درد آید و از
شوهر نیز منی اندک افتد بیارد زهره گنجشک و زهره ماکیان و زهره گرگ یکجا ساخته
در پشمینه شافه کرده بارور گردد دیگر علامت آنکه از سبب دیو و پری باشد که خون حیض
تنگ و بار درد و سفید رنگ باشد علاج او آنست که بیارد تخم سپند و سنبل و با کمران زن
یکجا کند و پس از او دو حصه برابر آرد زن بکنند و یک حصه مغلوب شافه کرده در فرج بگیرد
از سبب خلاص شود و اگر از زن نابیده نباید شوهر و طومار بنیاه برد و سوره جن بدلام خورانند
دیو از وی جدا شود دیگر انگبین و بول زن بیامیزد و بخورد و باز روز یکه سر حیض را شوید
با زن اندک انگبین و اندک شیر ماده حمار و اندک بول خود آمیخته بخورد و برد دیگر خلال
خود برد و بفرمان خدای تعالی بارور گردد دیگر علامت آنکه خون حیض بسته شود
علاج او آنست که بیارد زهره سگ سیاه و زهره گنجشک و زهره روباه بر شافه کند و برد
شوهر برود بار گیرد دیگر منقول است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام برگ
سوره یا و را با زعفران بنویسد و بر هر عورتی که ... حامله شود دیگر ...
با شیر ماده گاو بخورد ... روغن زرد دستور بار کرده بخورد خلال خود ببرد ...
شود در حال حامله گردد تعویذ دیگر زن و مار را عورت با خود دارد حامله گردد ...
دعا را نوشته بر در رخت بندد بار از دیو است بسم الله الرحمن الرحیم
هو هو هو هو هو هو هو هو هو الله الله الله الله الله الله
الله الله الله حی حی حی حی حی حی حی قیوم ما قیوم ما قیوم قیوم
قیوم ما قیوم ما قیوم ما قیوم ما قیوم ما صلی الله علی خیر خلقه
محمد و آله اجمعین دیگر بیارد گل ... از آله بارد ... شود یکجا کنند

یکجا کنند نخل که عورت از حیض پاک شود در بینی مالش دهد بعد حلال خود فراهم آید اگر بینی راست مالش کنند
پسر زاید و اگر بینی چپ مالش کنند دختر زاید دیگر اگر زهره کلنگ خشک کرده با مشک و زعفران بیامیزند
و در شیافه کنند بعد از آن دو سه روز بار گیرد نوع دیگر اگر عورت عقیمه باشد و خواهد که حمل گیرد و
پسر زاید بیارد بیخ نارنگ مقدار یکدرم و هنگامیکه عورت از حیض پاک شود ماده گاوی که گوساله داشته باشد
بخوردن دهد همان روز مجامعت نماید بفرمان الله تعالی در آن حال حمل گیرد و پسر زاید نوع دیگر
بیارد لسکند بکوبد شکر تری ده درم و روغن ماده گاو ده درم یکجا آمیخته کرده هر روز بعضی قدر آن
عقیمه بخورد تا دو ماه بار گیرد نوع دیگر بیارد کاسه سر آدمی که از زیر زمین مدفون کرده باشند
و مقدار یکدرم بساید و در شیر ماده گاو بخوراند تا چهار روز روزی یک مثقال هر روز خود او د
بفضل الهی در بعضی جا او زیادتر گیرد فصل دوم اگر حمل گیرد و بیفتد و بچه نزاید در معالجه آن که تا
اسقاط حمل نشود بیارد در ریسمان توت که دختر بکر رشته باشد از تار یک سر آن عورت تا ناف پای
بپیماید و تار کند پس بیارد بیخ دستوره بساید و آن را ساعت پاره کنند و در آن ریسمان جدا جدا بندد
و عورت در کمر خود بسته دارد حمل بر قرار بماند مجرب است دیگر معالجه آنکه بچه در شکم بمیرد و
و آنکه بعد از زادن در شکم مانده باشد بیارد برگ ... دود کنند در پای چپ عورت
ببندد بچه مرده و آنکه بعد از زادن در شکم مانده باشد بفضل تعالی بیرون آید انگوزه و ...
برگ ... و بلبول در شکم ... گرم بخورد اسقاط حمل نشود دیگر
پوست انار زرد در ... بکنند اسقاط حمل نشود دیگر چون ... را خشک بکوبد و هم
خوردن دو سه روز بیارد بیخ ... از ... بندد ... انگشت تمام در فرج در آرد
وصندل نگاه دارد حمل نیفتد دیگر در علاج عقیمه کردن عورت اگر عورتی خواهد که عقیمه شود
بیارد ... هر روز یکدرم بخورد تا مدت یکماه بعد از آن تا که زنده باشد بار نگیرد دیگر
اگر ... بخورد ... که بخورد تا آن قدر سال بار نگیرد دیگر دندان کودک
که اول ... بار نگیرد
بار ... دیگر اگر ... خود ... بکنند ... عورت هرگز بار نگیرد
دیگر در معالجه کم شدن شهوت زنان بیارد ... و ... کنند ... مثقال
... نوع دیگر بیارد ... که هر
کدام ... و ... شهوت عورت ... شود که ... خود

نزدیک مرد برند نوع دیگر در انزال کنانیدن عورت بیارد خرمای هندی که پخته باشند یکجا کرده نگاه
دارد وقت حاجت قدری بر قضیب طلا کنند و جماع کند عورت فی الحال انزال کند دیگر بیارد لعاب
زلیب و گل چایی یکجا کرده بساید و بر قضیب طلا کند جماع نماید زن فی الحال انزال کند تا زنده باشد
فریفته او گردد دیگر بیارد نمک سنگ و بیخال کبوتر یکجا ریش کرده با شهد بیامیزد و بر قضیب طلا کند
و فراهم آید عورت را انزال شود و عاشق او گردد نوع دیگر در رسیدن عورت بیارد برگ و تلخه ماکیان
سیاه بپرد و در سایه ساییده بر قضیب طلا کند و نزد رگ عورت برود تا انزال نکند عورت بسته باشد
و بعد از آن جماع نخواهد دیگر بیارد گیاه لحالو و زنور نشبه ساییده بر قضیب طلا کند و جماع
کند عورت بسته گردد چنانکه هیچ مردی نزد او نتوانند شد بر که عورت زهره و دراز گوش در علاج
کرده شافه کند بکر گردد نوع دیگر تخم خوز هندی تر آرند و خشک کنند و باریک بساید و شافه
کند بکر گردد نوع دیگر ... زرفت ازرق خشک کرده درس بکند و جامه سبز خوده شافه
کنند فرج نهایت تنگ شود نوع دیگر زهره ماکیان سیاه با پیه او یکجا کنند و مرد تجربه کرده است بمالد و
بعد عورت که جماع کند العورت بسته گردد بغیر از همان مرد دیگر بر او قادر نشود نوع دیگر او در
نکشنه خروس را استعمال کنند و مغز سر او بر قضیب طلا کند و با عورت فراهم آید اما انزال نکند آن
عورت بسته شود نوع دیگر علاج گشادگی فرج که بعد از تولد بیارد سبر هوتی و مازو بساید بر فرج
طلا کنند گشادگی دفع شود دیگر بیارد گل دبای ... کنند و فوخ چرس باب بساید و بر فرج طلا
کنند گشادگی دفع شود و باید که از آن آب آن زن در آرام بنالی شود بعد فرج محکم شود و گرد آید
دیگر علاج فرج بیارد کیلا و زعفران هر سه را بکوبند چون به نرد رنگ قوام آید در آن
... و یکبار جامه تر کنند و خشک نماید و نگاه دارد وقت حاجت پاره از آن جامه در فرج بگذارد
وساعتی بدارد چون تر گردد پاره دیگر ... نزه رگ ... برود تنگ و خشک گردد نوع دیگر
بیارد ... هوتی خشک کرده باروغن گاو بساید و در فرج بمالد تنگ شود و خشک گردد دیگر
بیارد کنجد ... تمام گری که ... بساید چون ... خشک گردد بساید و در فرج اندازد بغایت
تنگ شود دیگر قرنفل باریک ریش کند و در شیر ماده گاو ... و جامه بدان تر کنند
و خشک کردند تا که جامه و شیر ... زرد گردد ... بر رو زن شافه نکند تنگی و خشکی
و بوی خوش حاصل آید نوع دیگر در دفع بوی کنند فرج بیارد برگ گل چایی با آب
ریش کرده و در روغن تلخ ببرد ... در فرج بمالد بوی گنده دفع شود دیگر رسیند

رسیده شود جهت و اصول این جریان سالی و زیر که جالبق جمع کرده و در فرج داخل نماید بوی بد دفع شود نوع دیگر
و درین معالجه که بعد تولد بچه شکم عورت کلان نشود بیمار دا ابتدا این مرض باید نشیند و چند بار بالای شکم
طلا کنند همراه ایشان و دیگر از روی اوایات نبید و بخورند شکم بحال آید و دیگر بیمار در هیچ جای نماید و
نباید چیزی و بخورد شکم بحال قدیم آید دیگر گل درخت جای گرفته کوفته در روغن زیتون دو هفته
بخورند همین طور بخورد شکم خورد گردد نوع دیگر در کوتاه ساختن و سخت کردن پستان عورت بیمار و
پوست انار سائیده و بروغن تلخ بجوشانند و بگذارند و آن روغن قدری گرم کرده بر پستان بمالند و
بسیار محکم و سخت شود و دیگر بیمار د پشته پوست انار چهار انار روغن گرفته نیم من آب چاه یکجا
کرده بجوشانند چنانچه آب پشته انار جمله در خورد شد بعد نخود بمالند پس ازان پارچه سخته کرده و بر آن بر
و بر پستان بندد ازان پشته گرم کرده بر پستان بمالد بسیار سخت و بر شود و اگر همین طور بر حب بیم بمالد
سخت گردد و دیگر بیمار و گلوله هیچ اشکنه بر روز نیم سائیده سه بار بر پستان طلا کنند تا که نفته
پستانها افتاده ایستاده شوند نوع دیگر در پیدا کردن پستان عورت بیمار د بادام و مغزهای حرکت بر روز دو را
با همه اعضای تمام سوزد و با شکر ماده گاو بر پستان بمالد پستان غایب شوند نوع دیگر بیمار ذ اشکنه هیچ
پیل با شکر گاو و شیر سایند و در بسته عورت بمالد پستان نزدیک شوند نوع دیگر معالجه گشادن و بستن
خون حیض عورت بیمار د اسطوخودوس نبات یار کنند و بخورد خون حیض دفع شود دیگر اگر نوع صلح سیاه
باشد بخورد خون زیاده شود نوع دیگر گشادن حیض بسته بیمار و د سیاه دانه زیره و مرم و پشم ده درم
پوست بیضه داده خنک سیاه کنجد و دانگ سیر در یک سیر آب بجوشانند و از پارچه که در آن ... گرم گرم بخورد
حیض گشاده شود اگر حمل داشته باشد بیفتد دیگر بیمار د سیاه دانه یک درم و نیم سیاه کنجد دو درست
سیر یک دیگر کوفته بر روز بیمار بخورد و تا سه روز خون حیض بسته بود و اگر دو ماه حمل هم باشد بیفتد
نوع دیگر معالجه بر بوی عورت اگر از زیر شکم باشد بیمار د اسطوخودوس برابران نبات یار کنند و در بوی
کرده با نعمت روز بیمار بخورد صحت یابد دیگر اگر زرد سفید باشد بیمار د بوصل سعید یک درم بر روز بیمار
باشد بخورد در بر بوی دفع شود در ... عمق اندام نهانی عورت بدان که عمق فرج عورت اگر شش
انگشت است او را الف ماده آهو گرده اند و نه انگشت را الف ماده شتر و ماده بز و دوازده
انگشت را ماده خر حق آلت مرد با عمق عورت موافق شود با آلت مرد از عمق عورت کوتاه باشد
عورت را ذوق حاصل شود و لو وقت انزال رد کرد اند و اگر آلت مرد دراز بود و دراز بود عورت
را اذیت برسد و بکار نیز و آزرده شود و آن مرد نیز ... بخوابد ... شش انگشت انگشت

که روی او صورت و میده سر او دراز و کنگره دار و میان باریک و سرین بزرگ و بلند بینی و دهنش تنگ چون
در اینهای انار و بادام چشم و کمان ابرو و کف دست و کف پای باریک لعل و میانه اندام و همواره گردن
و خوش قامت و شیرین سخن و راست بینی بوی خوش کند و انگشتان دراز و هموار و غسل بلکه کرده خدا را
و تازه روی بود علامت آنکه به انگشتی باشد میانه اندام و خوشبوی و خوش گوی و خوشخوی که مرد را
شیفته کند و دراز بازو و میان باریک و سرین و پهن و انگشتان دراز و هموار و ران فربه کرده و موی
سر او انبوه و دراز و چشمها بزرگ و گشاده گوشتها بزرگ گردن سطبر و دراز و دندان هموار
و دستان بزرگ و گشاده گوشتها بزرگ گردن سطبر و دراز و دندان هموار و پستان بزرگ ایستاده و شکمها
و پهن و شکم نرم و ناف عمیق و گرد و عورت ناک بود و در عشق و خوشی و نشاط و طرب رغبت
تمام دارد و رنگ او زرد فام و موی کوتاه باشد و علامت سوم که عمق و دراز دو انگشت
باشد سر بزرگ و فراخ گوشتها بزرگ و سطبر بینی فراخ پهن دست و پای سطبر و صورت دندان بزرگ موی
سر سخت سیاه و سطبر و در رودت بسیار بود و از چشم حرکت کند و در دل انگشتهای نالنده آرد و درشت
و صورت دارای بود و از مباشرت سیر شود و در دانستن تشخیص و سال زنان بدانکه دوازده سالی خام
باشد و کوشش نگیرد و جمال و کمال حاصل شود و او را از حال لذت خبر بود و چون بیست سال بکمال رسیده
باشد لذت و مزه دروی تمام افزوده باشد و چون سی سال شود پخته گردد و وانکه از حد جوانی گذشته
باشد مباشرت با وی مضر بود دوازده ساله را رغبت با خورش بود و بیست ساله را رغبت در پیرایه
و پوشش بود و هم خوش آید و عورت سی ساله بسیار مباشرت رنج بیابد مباشرت هیچ چیز دیگر نخواهد
عورت چهل ساله عزت جوید و هر عورتی که خسس کردن و بوسه دادن و کنار گرفتن مرد را دوست دارد
مباشرت با وی مضر بود   نوع دیگر در بیان نفرت گرفتن عورت از مرد بدانکه چون مرد در خانه
آید نظر بروی نکند و روی ترش سازد و آنچه مرد گوید او را خوش نیاید و اگر مرد بستر رود خوش
شود اگر مرد بوسه زند آب دهان از رو خود پاک سازد و روی بگرداند   نوع دیگر از انواع عیبهای مرد
که بودن سبب عورت ازو نفرت کند اگر مرد مفلس بود عورت از سبب غلبه شهوت آید و با مرد
خود پاک نبود و یا از اندام مرد بوی ناخوش آید از ضبط چیزها عورت از مرد نفرت گیرد   دیگر
در دانستن چندی از عورت که با ایشان جماع نباید کرد اول عورتی که مزاج او خشک باشد و عورتی که مزاج
او سرد باشد یا کودک نرسیده باشد یا عورتی که پیر و شعر او یکی شده باشد و عورتی که حامله
بود یا در مدت نفاس از جماع عزا باید بود   دیگر در دانستن خواهش عورات از اهل ولایت هند

هندوستان و عورات گجرات برای کنار گرفتن و بوسه دادن دست دهند و مباشرت بسیار خواهند و عورات
حبابه زود آب دهنده و این عورات بغایت شهوت‌ناک باشند و کنار گرفتن را دوست دارند
و نرم اندام بوند در سنگر و مرتبه بغایت نرم اندام بود و جماع بسیار خواهند و غلبه شهوت بر اینها
بسیار باشد و عورات ولایت دیوگده نرم اندام و شیرین کلام بوند با ناز و نعمت باشند مرد را واله
خود کنند و مدهوش باشند و عورات ولایت دهلی بغایت رند باشند هرچند مرد جماع کند خوش شوند
و عورات ولایت پورب شرم‌ناک باشند و با ناز بود و عورات ولایت آگره و ملتان مباشرت بسیار
خواهند شب و روز از مجامعت سیر نشوند و بی‌شرم بوند و عورات ولایت عراق باشرم باشند و
بلباس و عشرت بیشتر میل دارند و پاکیزه روزگار بوند و عورات ولایت خراسان خوش خلق و با
شهوت و نرم باشند بخوردنی طعام خوش و مدهوش بوند و جای بودن را پاک دارند و عورات
بدخشان بسیار باشهوت بوند و شرم نکنند و در صورت ایشان ملک صباحت و بمروت باشند
چندان ملبس سفید بپاشند و جای بودن نیز پاک نگه دارند نوع دیگر اگر کسی را مار گزیده باشد
فی الحال زیره با کیان و بجای که گزیده باشد بمالد بفضل الهی زهر کارگر نکند دیگر چون کسی را
کژدم بگزد فی الحال جای نیشش را دهن بمالد دفع شود دیگر معالجه مارگزیده که مار با نیش بر آمده
بیارد چند درم سمندر ... کوفته در پارچه سفید بوجگلی بسته نگاه دارد و هرگاه کسی را مار گزد
یک بوزلی از آن در بول طفل هفت یا هشت ساله در ظرف گلی مالیده چند قطره در بینی مارگزیده
بچکانند و ساعتی ... گرفته نگاه دارد ... به هوش خواهد آمد دیگر علاج بیارد
خشت پخته از عمارات کهنه کوفته و بیخته برابر آن شکر سفید بیامیزد و به نهار یک کفدست بخورد در چند روز
صحت شود نوع دیگر یکماه سروله از بیخ و بن بر کند و در سایه خشک سازد و کوفته بیخته برابر آن شکر
تری یار کرده یک کفدست به نهار بخورد و در چند روز صحت شود و مرض دفع شود دیگر علاج سلسل البول
بیارد کنجد سیاه برابر زیره درم به نهار بخورد سلسل بول دفع شود دیگر چون تب شروع شود بیارد شیر
دو نیم گره ... گرد و ... عدد ... غلوله بسازد و مریض بخوراند همان وقت صحت یابد
دیگر در علاج موی زیری بیارد زرنیخ زرد یک تولچه و چونه دو تولچه و در سرکه هندی یار کرده
بر موی مالد موی بریزد و چون بالای آن روغن بعضو بمالند من بعد موی بر نیاید نوع دیگر
اگر زهره شتر با بیضه مرغ بیامیزد و موی بر کند و در آن جا بمالد بعد از آن موی الحال بر نیاید نوع دیگر
ذلوچه و رنگ غلطانند و خشک کنند و باگیر کوفته ... جا که بمالد موی بریزد و هرگز بر نیاید
یعنی جوزک

دیگر بیارد اسپغول با سرکه تر کنند و آب او بگیرد و موی از بیخ بر کنند و مالند باز موی از جا بر نیاید

دیگر ترکیب درست کردن سیاهی بیارد دوده بوزن یک هلیله و مازو و نیل بوزن دو هلیله زردا
بکوبند و در ظرف [illegible] نگاه دارند و پاره آب در آن اندازد و تا رنگ [illegible] و بعد از آن بیارد صمغ عربی
بوزن هلیله و آن را در آب حل کنند و دوده را در ظرف آهنی اندازند با آب صمغ با چوب نرم [illegible] بعد
بعد از آن بیارد زاج بوزن یک هلیله آن را کوفته پاره آب اندازند و در ظرفی نگاه دارند باز رنگ
و بعد چون صمغ و دوده با هم خوب حل شود بعد از آن آب مازو و نیل و آب زاج را اندک اندک
اندازند بچوب نرم با هم [illegible] [illegible] سحق نمایند تا تیار شود   صفت سیاهی این است
که بسیار صافی نوشته شود اگر بکاغذ نوشته و در آب اندازند [illegible] حرف آن زایل [illegible] شوند

نوعی دیگر ترکیب سیاهی برگ [illegible] بیارد [illegible] خالص آتش کنند و در میان آن اندازد
بیارد و ورق او بستانند و ذره ذره در آب اندازد و صمغ هم بار کنند و از چوب بجنبانند در آن
[illegible] و آب او اندازند در ظرف [illegible] حل کنند و خوب مالش و بعد از آن نویسند   نوعی دیگر پیاز
پیاز بر کاغذ بنویسند و بر آتش دارند حرف سرخ رنگ پیدا شود   نوعی دیگر با شیر آب
بنویسند و بر آتش [illegible] سرخ رنگ کند   نوعی دیگر پیوند کردن چینی شکسته بیارد چونه
قلعی [illegible] و با سفیدی بیضه مرغ سحق کنند و در آن وصلی نماید [illegible] محکم شود

[illegible] نقش بر سنگ بیارد موم و روغن [illegible] بعد از آن [illegible] از آن
بر سنگ نقش کنند و [illegible] نگاه دارند بعد از آن سرکه [illegible] شود نقشی که نوشته باشد
پیدا شود و بحال ماند   دیگر چون [illegible] باید بیارد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] خوردن [illegible] بر طرف شود   نوعی دیگر در طلسمات و عملیات
اگر [illegible] بر [illegible] خفته [illegible] در دل [illegible] بگوید   دیگر [illegible] ممکن
حکم دارد   نوعی دیگر [illegible] اسم اعظم [illegible] طعام بخورانند [illegible] برای خوردن [illegible]
عاشق شود و از جان خریدار گردد اسم اعظم این است یا طیهوج [illegible]   نوعی دیگر [illegible]
و [illegible] بیارد [illegible] و در زیر [illegible] دفن نماید [illegible]
[illegible] طعام پخته شود و خام ماند   اگر [illegible] را از روغن چرب کنند [illegible]
[illegible] باز ماند   دیگر [illegible] بیارد ریسمان [illegible]
که از دست دختر نابالغ رشته باشد [illegible] دیگری هم باشد [illegible] در آن ریسمان

آن ریسمان را از سر رشک بز تا سر ماده بجانب کنند و ریسمان مذکور را از خانه کسی در جای اندازد
که او را از خود ملالت نماید هرگاه که از مجامعت بمانند و اگر او در فرج زن معیوب [?] شود چنانچه بیرون
نیاید مانند سگ و باز رها نکند ریسمان مذکور از خانه بدور کنند همین دستور باشد نوع دیگر طلق
با موم خالص بیامیزد و صورت کسی چون با آتش بنهی در حرکت آید دیگر در سفید کردن لب
اگر خواهند که لب سفید شود بیارد تخم پنبه و تخم دیستوره و جوز بوبه و بیخ لیمون هر چهار چیز یکجا کرده بکوبد [?]
که حرف [?] در دهان لب را سفید کرده و چون بشوید بگذارد سفید مانده شود دیگر اگر کنار ماده سگ را بریده
در پیه آتش بجیانند هر کسی که آن آتش را ببیند شکلها چون سگ نماید دیگر بیارد موم خام و مدری گوگرد
با یکدیگر دو غتنه [?] فتیله سازد و چراغ بر آن کرده بسوزد روشن شود دیگر اگر پیه گاو را در خانه
دود کنند موشها از آن خانه بگریزند دیگر اگر بیضه مرغ را سه روز در میان سرکه خالص انگوری
بنهند و سه روز چنان نرم شود که در رشته که در آن و لعابت تنگ باشد در آرد و تنگه اندازد
چون باد برسد سخت شود چنانچه بود شود و در رشته محابت نماند و چون خواهد که باز بر آرد سرکه
را در رشته اندازند سه روز بگذارد باز نرم شود بیرون آرد نوع دیگر بیارد بیضه مرغ و آن را
بجانب سوراخ کند و در آن مقدار ریگ تا کرنشمان [?] اندازد و آن سوراخ را با موم طلی و ابریشم
معمور کند و بیارد در ریگ و در آفتاب اندازد تا خوب گرم شود و در آن بیضه پران [?] بنهد چون
در آفتاب گرم شود بیضه در جنبش و حرکت آید نوع دیگر چون خواهی دو چراغ با هم جنگ کنند بیارد پیه
کرگ و پیه بز و در یک چراغ فتیله بپیه آنکه بسوزد و در یک چراغ فتیله پیه بز بسوزد و در جائی
که باد کمتر باشد برود نگاه کند پس فتیله در برابر نزدیک هم جنگ کنند بفرمان خدای تعالی
نوع دیگر در تعبیر جستن اعضا که حکما از روی تجربه بکمال تحقیق از کتب معتبره رسم کرده
بوده اند که اگر عضوی بجهد تعبیر آن معلوم کنند که وقت جستن اعضا این دعا بخوانند تا زیانه
نشنوند نیکو باشد و دعا این است اذ طغی الا ما ادرک و لا حیث الا الفضلک
و لا اله غیرک یا الله یا الله یا الله برحمتک یا ارحم الراحمین.
در جستن سر اگر کسی را از میان سر بجهد از رنج و غمها و خطرها نجات یابد و دولت و کار آید
و جاه نصیب او شود و زر بدست آید و اگر گرد سر بجهد از بزرگان از و عزت یابد و اگر سر جانب
راست بجهد سفری در پیش آید و مطالب خود برسد و اگر جانب چپ بجهد بلند بخت و جاه
دشمن یابد اگر پس سر جانب راست بجهد از خانه خود بجای دیگر برود و از آنجا زر و نعمت

باید و اگر پس سر جانب چپ بجهد بهتری و شادی بیند چنانچه از کار بزرگان باو رجوع می آرند اگر پس سر
بجانب چپ بجهد بمقصود برسد و از خصمان فتنه انگیز خویش او را باشد بدو ان رسیدن نتوانند اگر گوش
راست بجهد بزرگی یابد و نقول در دلالت کند بر شادی و شنیدن سخن خوش اگر گوش چپ بجهد مضرت
یاری بیند و با مردم نیکویی و صلح کند و اگر نرمه گوش راست بجهد با کسی خصومت پیدا کند دلگیر
شود و اگر چپ را نرمه گوش چپ بجهد اندوهگین شود اما آخر ظفر یابد و خوشحال شود اگر کسی را ابروی
راست بجهد حق سبحانه تعالی او را فرزند نرینه بدهد و شادی بسیار بیند اگر ابروی چپ بجهد از دوستی
شادی یابد و دوستی ملاقی شود اگر کسی را ابروی چشم راست یا چشم چپ بجهد غمگین شود اگر ابروی
چشم چپ بجهد غمگین شود و اگر ابروی چشم چپ بجهد از غم و اندوه برهد و شادمانی بیند و زر بدست آید و
حشمت از بزرگان یابد و اگر درون هر دو چشم بجهد با نوا گردد و بیماری و ضعف بیند اگر دنبال چشم
راست و چپ بجهد مال بدست او آید و دوستان را دیر یابی بیند و اگر گوشه چشم چپ بجهد با دوستان
جنگ و خصومت پیدا شود و ناخوشی بیند اگر رگ زیرین چشم بجهد از فلک بحر فتار جاه نباشد
و مشکلات و گرفتار بلای عظیم بیند و بیمار شود و اگر پلک زیرین چشم چپ بجهد شادمانی و عیش
یابد و بمقصود برسد اگر کسی را مژگان بجانب راست از طرف بالا بجهد دوستی از سفر برسد
و شادمان شود و اگر مژگان چپ بجانب زیرین از طرف بالا بجهد از سفر بجهد دشمن او غالب شده
و بدنام گردد و اگر گرد چشم راست بجهد از بیماری و رنج محنت یابد و اگر دیده چپ بجهد سخن راست گویند
اگر گوشه چشم راست بجهد خرسندی و عیش بیند و اگر گوشه چشم چپ بجهد مهتر شود و فرزند نرینه بیارد کسی قدم
روزی شود اگر رخساره جانب راست بجهد کاری از دست او آید که در آن ضعف تمام شود با کسی
از جای برآید که بدان محنت شود از رنج و بیماری برهد و اگر رخساره چپ بجهد خبری از دور یا در رسد
یا کاری شادمانی کند و در آن پشیمان شود اگر کسی را بینی تمام بجهد توانگر گردد و از غم و محنت برهد و
سفر در پیش او آید که در آن ضعف تمام شود اگر پره بینی جانب راست بجهد از کسی رنج بیند
و اگر پره بینی سوی چپ بجهد گریه کند و باز خوشحال شود و اگر سر بینی بجهد دوست شاد شود و محنت زده یار
نماید و اگر سوراخ بینی راست بجهد کامرانی و جاه بیند و اگر سوراخ بینی جانب چپ بجهد چند روز بیمار
شود و باز صحت یابد و باز سختی ملال گردد و فرح دلی و عیش پیش آید اگر تمام دهن بجهد شادی
بیند و دولت یابد و خیر خوش یابد بخورد و اگر گوشه دهن جانب راست بجهد خوشحال گردد و اگر
گوشه دهن جانب چپ بجهد مال یابد مرتبه او زیاده گردد اگر کسی را لب بالا بجهد و دشمنان

دشمنان او مقهور شوند و بر سبب محبوب بدو رسد زنان و دیگر اگر زیر بن بجهد با دشمنان جنگ و غوغا کند اگر زیر لب
زیر بجهد با مردی خوش ملاقات کند یا با کسی جنگ کند ظفر یابد و خوشدل شود اگر کام تمام بجهد نعمت
و جاه یابد و اگر کام جانب راست بجهد چند روز بیمار شود اگر جانب چپ بجهد غم شود اگر دندانهای بالا
از جانب راست بجهد لعابت خوب راست و پیری صاحب جمال جدای لقائی با و رغبت کند و اگر دندانهای
بالا از جانب چپ بجهد مال حرام بدست او آید اگر دندانهای پائین بجهد طعام خوش بخورد و اگر گردن
را گردن تمام بجهد در خانه او پسری تولید شود و اگر گردن از جانب راست بجهد از بند نفس ایمن گردد و اگر
پایین گردن جانب چپ بجهد در مال او نقصان شود محنت بیند اگر کسی را دوش از جانب راست
بجهد با کسی جنگ شود و ممکن شود اگر کتف راست بجهد خبری شود و نعمت و جاه یابد اگر کتف چپ بجهد
بمقصود رسد برهنه در دل او ماند سحال (؟) ظاهر گردد و اگر بازوی راست بجهد اندک غم خورد و باز خوشحال
شود و مال یابد و با دوست ملاقات شود و اگر بازوی چپ بجهد خبری کم کند و باز بیابد خوشحال شود
و اگر بر دو بازو بجهد با کسی نزاع و خصومت پیدا شود با اهل خانه خود نزاع و گفتگوی کند اگر کسی را ساعد
راست بجهد بر خوز بان او مالی یابد و اگر ساعد چپ بجهد نصب (؟) پادشاه گردد و خطر شود اگر کف
دست راست بجهد عزت و جاه یابد و اگر کف دست چپ بجهد بمقصود رسد اگر کسی را از دست راست
بزرگ انگشت بجهد اگر مقصود او چاشت (؟) بداند دیرتر رسد و اگر انگشت شهادت بجهد دشمن برو غالب آید
و لیکن نام ببرد و اگر انگشت میانه بجهد خوشحال و شادی بیند و اگر انگشت سفر بجهد از دوست مراد او
حاصل شود اگر انگشت راست خنصر بجهد با کسی خصومت و جنگ شود اگر از دست چپ انگشت
شهادت بجهد جنگ و فتنه بیند اگر انگشت میانه بجهد متمکن شود و اگر انگشت خنصر بجهد نعمت
و درم بسیار یابد اگر ناخنهای دست چپ بجهد از رنج و بلا ایمن شود و خوشحالی بیند اگر از پای راست
انگشت نر بجهد دل او از غم انتظار خلاصی یابد و غایب از سفر رسد و خرجی بدهد اگر انگشت شهادت
بجهد بکلمه پر طمعی (؟) بنجوری پیدا شود اگر انگشت میانه بجهد ایمن حکم ورزد اگر انگشت خنصر بجهد خوشحالی
بیند و صحت در وجود پیدا شود و از تمامی انگشتهای پای راست بجهد از روزگار ناهموار ایمن شود و بمراد
رسد اگر انگشت نر از پای چپ بجهد دولت و حشمت یابد اگر انگشت شهادت بجهد کاری بکند که مردم
او را توبیخ بکنند و اگر انگشت میانه بجهد خوشحالی و خبری بشنود اگر انگشت سفر بجهد دولت و نعمت
بیند اگر انگشت خنصر بجهد از تمامی انگشتهای پای چپ بجهد از رنج و بیماری خلاص یابد و محنت
روز بسیار کاری بکند اگر بغل راست بجهد در مال او زیان شود و اگر بغل چپ بجهد از بیماری درد

بالان شود اگر شانه راست بجهد چشم زخم باو رسد و اگر شانه چپ بجهد سر بلند شود و دولت یابد اگر
کسی را تیغ تمام بجهد رنج و دشواری پدید آید و اگر پشت از جانب راست بجهد او زن او کم شود
و اگر پشت از جانب چپ بجهد بخانه او کسی پسر یا دختر تولد شود و اگر پشت در میان بجهد دولت رو
مددی کند اگر پهلوی جانب راست بجهد غمگین شود و اگر پهلوی چپ بجهد حکومت بدست او افتد
و دولت مند شود و اگر کسی را میان بجهد از محنت و غم خلاصی یابد و دفینه بدست او آید و از [illegible] حاجت
حاصل یابد اگر میان سینه بجهد عزیزی از سفر رسد اگر سینه از جانب راست بجهد رنج بیند و محبوس
شود و اگر از جانب [illegible] بجهد کاری کند که از آن عار آید و پشیمان شود و اگر کسی را معده بجهد از مرگ
کسی خبر شنود و غمگین شود و اگر نهیب گاه بجانب راست بجهد مال یابد و شادمان شود و اگر بجانب
چپ بجهد حکومت بدست او آید و دولت مند شود اگر پستان راست بجهد غمگین و اندیشه مند گردد
و اگر از جانب چپ بجهد بدولت و مراد برسد و نعمت و مال یابد اگر کسی را شکم بجهد از هر طرف که بود
نیک است اگر ذکر کسی بجهد بمقصود برسد اگر کسی را خصیه بجهد فرزند شود بدولت برسد اگر سرین جانب
راست بجهد اندوهگین شود و اگر جانب چپ بجهد از رنج و محنت خلاصی یابد در حقیقت گویند اگر کسی
را بجهد مال یابد و صاحب زر گردد اگر ران از جانب راست بجهد بنکوی از بزرگان بدو رسد
و اگر ران از جانب چپ بجهد کسی از جای برسد که بد بود [illegible] شود و اگر ران راست از
جانب بیرون بجهد جاه و دولت زیاده گردد و اگر ران چپ از بیرون بجهد شادی بیند و اگر ران
راست از جانب اندرون بجهد از رنج و بلاها [illegible] یابد اگر ران چپ از طرف اندرون بجهد مال و جاه
یابد اگر زانوی راست بجهد اندوهگین شود و اگر زانوی چپ بجهد دشمن او بمیرد و اگر سر زانوی
راست بجهد [illegible] شود و با کسی بدگوی کند اگر سر زانوی چپ بجهد مال یابد و [illegible] شود و اگر زیر زانوی
راست بجهد دشمن رو بدگوی کند و اگر زیر زانوی چپ بجهد در هیچ تنهائی نشیند اگر کسی را ساق
راست بجهد با کسی [illegible] کند و کذب گوید و اگر ساق چپ بجهد دشمنان او مقهور شوند اگر کسی را
شتالنگ راست بجهد مقیم گردد و جای او برقرار باشد و زر و سیم بدست او آید و اگر شتالنگ چپ
بجهد خوش و شادمان گردد و اگر پاشنه جانب راست بجهد [illegible] شادی و خرمی بیند و اگر جانب چپ
بجهد با کسی جنگ و خصومت پدید آید اگر کف پای راست بجهد عزت و بخشش یابد و اگر کف پای چپ
بجهد بزرگی بر وی عتاب و خطاب کند و اگر بر دو کف پای بجهد [illegible] سفر [illegible] دولت
باز آید در حقیقت انگشت پای راست بجهد همه کس از [illegible] و [illegible] و با کسی او را مال دهد و از [illegible]

سنجه باید و اگر پشت پای چپ بجهد شوریده و دراز غیب مال یابد و اگر کف پای راست بجهد اندوه و غم نزدیک
شود اگر کف پای چپ بجهد شوریده و در بسیار ابد اگر ناخن پای راست بجهد با کسی جنگ و غوغا کند اگر ناخن پای
چپ بجهد سعادت یابد   نوع دیگر اگر شهوت کبوتر کم گشته باشد و ضعیفی شود اند گرد و پوست شده باشد
و با ملیله شقه انداز د و بالجه در بیضه صورت سرشته و چند ریک نخاعی را با روغن گاو آمیخته در
ارد گندم بیامیزد و غلوله کرده هفت روز بخورانند نیکو شود   دیگر اگر کبوتری را سردی گرفته باشد
یا در جای گرد محصور باشند زحمت شود و مخمور باشد و ضعیف گردد و شکم جاری شود و دانه نخورد
بیارد و بلبل و رازه بلبل کرده با روغن شور و آرد گندم کند و غلوله بسته بجای دانه بخورانند و دیگر دانه
ندهند   دیگر اگر کبوتر لاغر و ضعیف باشد و خواهند که فربه کنند نان گندم با روغن شور مالیده گرده
بدهند فربه گردد و اگر خواهی که از کبوتران حفظ کنی که هیچ علت به کبوتران نرسد و دانه کبوتر حفظ
خوردن فرمایند تا علت و زحمت نجایابند   دیگر اگر کبوتر سبب گرده خورده باشد یا از عقارب
یا زهر دیگر خورده باشند و دانه نخورد آنرا کف و زف الجبال خوردن دهد نیک شود و دفع زهر شود
نوع دیگر زیرست کردن زهر دانه کبوتران بیارد گندم با بیخ بالخود در شیراک تر کنند آن مقدار
که جذب کند بعده خشک کرده در چراگاه کبوتران اندازند چون کبوتران بخورند بیهوش شوند هلاک گردند
دیگر زهر دانه زاغ بیارد کمابیش و زهره باشد آمیخته بر زاغ بریزند چون بخورد بیهوش شود و اگر بر
دوشاب زاغ بریزند هلاک شود   دیگر شیراک و شنگرف و روغن پخته و جزرات یکجا کند بعد از آن
در برنج پخته آمیخته گردد در موضع زاغان بیندازد و بخورند بیهوش شوند   دیگر زهر درخت
بر درختی که مرغان از جنس کبر باشند در پای آن درخت بیندازد و دود کند همه بیفتند   زهر دانه کلنگ
بیارد و خراطین و در دیگ جوش کند و پاره از آن بیندازد و مقدار یک سیر جو بیندازد و بر دیگ سوراخ کنند
و آتش کند چون خوب پخته شود و خوان بیندازند و بینداز چون کلنگان از آن جو بخورد بیهوش شوند و
چنانچه از دست توان گرفت   دیگر زهره رنگ کجله پاره خوردن دهد رنگ بخورد و بمیرد   دیگر
زهره ماهیان بیارد و بعا و روباه جالون بخورانند و چهار سوی سرکه ماهیان در آن باشند بریزد
بیهوش شوند و بالا [illegible] آب بیایند چنانچه بتوان گرفت   دیگر زهر مگس زرنیخ و بلبل گرد
[illegible] کرده در شیر بخورانند چون مگس از آن بخورد بمیرد   دیگر زهر موش سم الفار را سحق کرده
در آرد گندم نان بپزد و در خانه اندازد تا موشان بخورند همه بمیرند   دیگر سم الفار و مردار
سنگ در هم کرده را در آرد گندم و نان پخته در خانه اندازد و موشان همه دفع شوند

نوعی دیگر در علاج بوی دهن و بوی بغل اگر بوی دهن از معده است این علت است علاج ان
کمتر بود و اگر بوی بد دهن از بیخ دندان باشد علاج او انست که بسیار مسواک کند و در بغل بگمارد کرده
بر دندان متواتر بمالد بوی بد دفع شود دیگر بسیار در کاکنج در بغل خود بوید بمالد و کثیرا بسیار
هر یک یک درم و فلفل گرد چهار درم این همه را باریک بساید وان قدر که از زیره رنگ بز رنگ
جنگی وقت بسیار بخورد بوی بد از دهن دفع شود نیز و سیاه بس و عود قره لوزن بساید و بانب
حب ساخته حب یک گرد بگاه دارد وقت خفتن در زیر دو طرف دهن بگاه دارد زیر بگاه
دارد چون چند روز متواتر چنین کند بوی دهن دفع شود نوعی دیگر علاج کننده بغل بسیار در رگ
سفالو بگوید در بغل بمالد دیگر جای روز بیشتر بشوید و سبوس گندم در بغل خشک نالیده
خرف بشوید چون چند کرت چنین کند بوی بغل دفع شود دیگر بسیار مرد را سنگ با سرکه بساید
در بغل بمالد بوی بد زایل شود دیگر بسیار سپیدان با چون ارسپ در بغل بمالد بوی بد بر
طرف شود اگر چند روز در موسم زمستان شیر با عسل بخورد بوی بغل دفع شود مجرب است
از تلخه کاه را در سر انبوه دیس دفع شود اگر سر را در ماهتاب شانه کند و چند روز متواتر
چنین کند سپس دفع شود اگر شکر تری بات لیمون شربت کرده سر را بشوید سپس دفع شود
دیگر در علاج زکام اگر قدری صر نوبر بخورد زکام دفع شود • دیگر بلالچی کلان یک درم
فلفل نیم درم در دو یان و کشته بخاید و اب ان را فرو برد زکام که از سردی باشد دفع شود
دیگر بسیار دو کلونجی یک مشت بیوید زکام دور شود نوعی دیگر علاج درد دندان این
شکل را بر کاغذ بنویسد در چوب بندد و در یک حلقه میخ آهنی بر زند اگر بر شود دیگر و ازان
در حلقه دوم و سیوم و چهارم بر زند شکل این است دیگر سمعلونی بنویسد بر کاغذ بعد ازان
میخ آهنی در حلقه میم زند و صاحب درد در زیر رسد که درد دفع شد اگر گوید که نی در حلقه عین
بر زند [illegible] کرد درد دفع شود و در ان حلقه میم میخ مذکور را محکم بر زند دیگر بار اناریک سوده
در ملوخ کند و در زیر دندان که درد میکند بدارد نگاه شود دیگر اگر بعطیح رولی مدام بخاید و درد
دندان دفع شود و بیخ دندان محکم شود دیگر علاج کرم دندان بسیار در کوزه و بر اتش گرم ببندد
و در جای کرم بر کند کرم ها بیرند دیگر علاج بسیار یک مشت گندم و در رگ اب انداخته
بجوشانند چون گندم سیر شد اب را بستانند و بخورند و سرفه را بانفع است نسخه حب الشفاء ... بهتوره
سیاه دو دام زنجبیل یک دام سونته سه دام ادویه بار کوفته بیخته شهد خالص را کف بر دارد

کف برآورده در او دو بدو ممزوج نموده لعاب بخورد چنانچه یکی صبح و یکی شام بخورد ان شاء الله تعالی
بالضرور مرض را نافع است نسخهٔ دیگر قرنفل پوست بول توبکیه کاکرا سینکی چینا کانگی بربان ما گفته
نبات بزبان هندی ها ایلیله آمله مرچ سیاه نمک پدلوری نمک سیاه و نمک سانبهر نمک سنگ از این همه
برابر وزن باشند و برابر همه ادویه سونتهه باشد باید که همه ادویه را کوفته و بیخته در لیمو کاغذی
تر نمایند آن لیمون خانچه دو دو کرشت بالای ادویه باشند آن زمان دو سه روز نگاه دارد تا خشک
شود بعد از آن برابر کنار رنت حب بسازد و بسیار نافع است برای مراج بلغمی یکی صبح و یکی شام
بخورد والا یکی بشام کافی است نسخهٔ شاه بو علی قلندر برای هضم طعام و چندین مرض نافع است
مرچ سیاه پلپل سونتهه هر سه برابر اسنانکی چینا نمک پدلوری این همه ادویه برابر باشد کوفته
بیخته سفوف تیار سازد بعد طعام به وقت شب از آب گرم بخورند که نافع است تمام شد نسخهٔ
تحفة المجربات بالخیر و الظفر بخط خام شد علی الغفاری تاریخ بست و ششم محرم الحرام سنه ۱۲۶۶ هجری

ازمادیم [illegible]

اسم یا [illegible] الفتاح [illegible] نماز [illegible] هر شب بعد از نماز عشاء [illegible] دوم که

اسم یا [illegible] بعد از عشاء [illegible] هر یک کوید الولندم [illegible] روز

صبح [illegible] کلان را کوید [illegible] الفتاح [illegible] انا [illegible]

۴۱ لیستغفر [illegible] بخواند [illegible] از [illegible] ماه [illegible] حتی [illegible] در [illegible] الملک [illegible]

[illegible] دالک [illegible] فالکر [illegible]

لیس [illegible] ملک [illegible] مالک [illegible] [illegible]

[illegible] ۴ حکم دالت الفتاح [illegible] از [illegible]

[illegible] در این روان [illegible]

١٠	٨	٢
٢	٣ ٦ / ٩ ١	١٣
٣	١٢	٥

الفتاح [illegible] ازمکان [illegible] [illegible]

١١	٩	٢
١	[illegible]	١٢
[illegible]	[illegible]	[illegible]



